



در امریکانز

\$1.50

هفته نامه مردم افغانستان

شماره دهم / سال بیست و هفتم / ۲ دلو ۱۳۹۷ / ۲۲ جنوری ۲۰۱۹ / شماره مسلسل ۱۰۵۴

ای عشق به حسن دیده در ساز مرا عیبم همه سر به سر، هنر ساز مرا
دل گیرم از آب زندگانی، دلگیر لب تشنه به خوناب جگر ساز مرا

رضی الدین آرتیمانی

افغان مینی مارکیٹ عرضه کنندہ انواع مواد خوراکیه وطنی

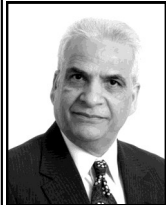
یگانہ مغازہ افغانی درمنطقه
واشننگتن بزرگ

که تازه ترین موادخوراکی، میوه های فصل، نان های تازه وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، وگوشت های تازه مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسب تقدیم میکند

ارسال پول به همه دنیا بزودترین فرصت با
Western Union
6566 Backlick Rd. Springfield, VA 22150
Tel:703-644-0186 Cell:703-499-3313

بیمه استیٹ فارم

LIKE A GOOD NEIGHBOR,
STATE FARM IS THERE.®



For your insurance and financial needs, see State Farm agent:
Afzal Nasiri, Agent
8704 Sudley Road
Manassas, VA 20110-4405

703-369-6224



ماری خلیلی، افضل ناصری

خانه، موتر، صحت

می برآیند تا به قتل برسند. که به اصطلاح عامیانه «مارهای آستین» اند. این پتوفزیولوجی جدید در سندروم عدم کفایه وظیفوی افغانستان به آسانی به حدی شناخت شده که حتی مرض دماغی شان چون «توامیون انسفالایتس» هم درک شده میتواند یعنی بحران تعقل و تفکر و احساسات مردماری را به آن سندروم علاوه کرده است. تداوی آن منحط ساختن حالت او توامیون است که باید هرچه زودتر انجام یابد تا از نکص و تکرار اعراض آن جلوگیری شود و این از دو راه حاصل شده میتواند: یکی منحط ساختن راه ورود دوباره شان به حکومت داری از طریق انتخابات یعنی باید مردود شوند ورنه این دیوانگی ها مدت های بیشتر دوام خواهد یافت.

متأسفانه قسمیکه رسانه ها ادعا دارند مردم تحت تاثیر فکتورهای متعدد به دانشمندان و وطندوستان آزموده رای نداده رای های خود را فروخته اند. و باز وکلای روز گم هیچ پیدا را در خانه مردم جا داده اند. دیگر اینست که انتخابات ریاست جمهوری در پیش است و مردم نباید با فروش رای و مسؤولیت وجدانی خود قصداً خود را در منجیق تبعیض و فاشیسم پرتاب نمایند.

علل نهائی نظر به انذار سندروم عدم کفایه وظیفوی افغانستان تنظیم می یابد. اگر علل مادی، فاعلی و صوری و شکلی با تداویهای پیشنهاد شده سندروم را بهبودی نبخشند در آنصورت از تجارب نهائی کلاسیک خود استفاده نموده میتوان تداوی جذری را که با زرق «قیام عمومی» و تنبیه همه حجرات و اقشار بدن افغانستان در سرتاسر کشور میباشد، استطباب گذاشت. البته باخود این استطباب اعراض جانبی وخیم که ممکن انذار را وخیمتر نشان دهد داشته باشد. ولی به عقیده این نویسنده، اعراض جانبی ممکن بارها کمتر از اختلالات سندروم عدم کفایه وظیفوی افغانستان، وخامت داشته باشد. متأسفانه این طرح یگانه راهیست که بدن نحیف و جسم زار و رنجبر افغانستان عزیز مهد پیدایش ما را از انذار وخیم ترین که پارچه شدن و مرگ افغانستان است، نجات داده می تواند.

سوال مهم اینجاست که کجاست آن طیب مجرب که بتواند این سندروم بالخاصه افغانستانی را با تحمل مشقت ها، ملامتی ها، بیخوابی ها و عدم همکاری ها در کرسی عمل تکیه دهد و فاعل شده از حالت مفعولی بدر آید یا ساده تر بگویم کجاست آن مردی که حلقه زنگ را در گردن سندروم عدم کفایه وظیفوی افغانستان بیاویزد و مردم را از شر این سندروم خانمانسوز نجات دهد و جایزه نوبل نصیب شود.

این بود آنچه من بحیث یک طیب مسؤولیت خود را در چوکات مسلک بیان کردم تا مردم این مرضی را بشناسند، یک لیدر مستعد و صادق و وطن دوست پیدا کنند تا مملکت را با وجود مداخلات همسایه ها و دیگر دشمنان دین و دنیای افغانستان نجات دهند. من از دانشمندان شقوق اقتصاد، سیاست، زراعت، تجارت، تعلیم و تربیه، قانون و عدالت، ساینس و تکنالوجی، انجیران شعبات مختلف، معادن، آبیاری و مورخ و.... و.... و.... محترمانه خواهشمندم تا موضوع عدم کفایه دولت داران افغانستان را در دایره مسلک شان بحث نموده راه نجات را طرح نمایند تا شود که افغانستان باز با افتخار «ستاره آسیا» شود و از مقام مفسدترین ممالک جهان معزول گردد. و من الله التوفیق.

دو رباعی از ابوسعید ابوالخیر

وصل تو کجا و من مهجور کجا دُرَدانه کجا حوصله مور کجا
هر چند ز سوختن ندارم باکی پروانه کجا و آتش طور کجا

در دیده بجای خواب آبست مرا زیرا که به دیدنت شتاب است مرا
گویند بخواب تا به خوابش بینی ای بیخبران چه جای خوابست مرا

این سینا در قانون طب مینویسد: شناخت هر چیز مشروط به معرفت منشاء و علل آن است. و علل را چهار نوع بیان کرده است: علل مادی، علل فاعلی، علل صوری یا شکلی و علل نهائی. اگرچه او این علل را به ارتباط سلامتی عرضه داشته ولی ما میتوانیم آنرا تحت عنوان مرضی بنام «سندروم عدم کفایه وظیفوی افغانستان» در چوکات اصطلاحات طبی جهت توجه مردم و متصدیان عامل بحث نمائیم. چون اکنون به اعراض و علایم این سندروم افغانستانی آشنا شدیم پس علل آنرا نیز تشریح کرده میتوانیم:

علل مادی در سندروم مرضی عدم کفایه وظیفوی عضو مهم شرق که زمانی «ستاره آسیا» بود رول مهم بازی میکند. امریکا و متحدنش با تشویق و دروغبافی های پاکستان بلیونها دالر در افغانستان سرازیر ساختند تا نصفش به پاکستان برسد و باقیمانده دوباره به امریکا برگردد. اما برای مردم افغانستان از گاو غدود برسد. باوجودیکه این غدود ملیونها دالر میشود زیادتر به جیب این و آن زورمند رسید. پول و افرساده و فحشا را در یک مملکت بیسواد و نفوذ ملا های وهابی چون حریق کالیفورنیا بسرعت وسعت داد و تباهی بار آورد. یک عده خاص و مربوطین مکروههای امریکایی، انگریزی، پاکستان، عربستان، امارات و ایران میلیونر شدند و پول های وافر شان در بانک های امارات متحد عربی، انگلستان و امریکا اقتصاد آنها را قوی و از افغانستان عزیز را زیر نام «بازار آزاد» به قهقرا رهنمون ساختند و ممکن امارات را از ورطه ای شکست نجات داده باشند. ولی به «اکثریت ضعیف» که باید زمینه کار و در آمد میسر میشد به عدم کفایه وظیفوی انجامید. اکنون که علل سندروم عدم کفایه وظیفوی افغانستان را شناختیم اگر برای علاج آن بزودی نه برآیم این عدم کفایه به توقف مرگبار پایان خواهد یافت. طیب حاذق این عدم کفایه خود مردم افغانستان اند تا از حالت کوما بیدار شوند، نفس عمیق بکشند و به پایستاد شده خود را از تاثیرات بد این مکروب ها بهر وسیله ایکه میشود رهایی بخشند ورنه باید وصیت نامه قبل از مرگ خود را برای نواده های خود بنویسند و از ناکامی در مبارزه به مقابل «سندروم عدم کفایه وظیفوی افغانستان» طلب عفو نمایند.

علل فاعلی درین سندروم عدم کفایه افغانستانی موجودیت دولت دارانی است که به فاعل بودن قصدا و یا بر اثر اوامر بداران معتقد نیستند و به یک «حالت فلج مانند» عرض اندام نموده اند. ولی بیک وجه دیگر فاعل اند و آن فعالیت متوجه به یکدسته مکروب های مضر و آدمکش است که میخواهند به استفاده از ویرولاتنی آنها دامن خود را در مسند حکومت داری محکم گره زده اند سندروم عدم کفایه افغانستان را وخیم و وخیمتر سازند و چون ویروس HIV برای خود پوششی ترتیب داده اند که نمیتواند در مقابل شان واکسین و قایوی بمیان آورد. ولی این ویروس به اندازه ای شکنجه ده و کشنده است که هرکس به آن تماس گیرد اوهم تباه میشود. اگرچه واکسین برای ویروس فوق وجود ندارد ولی تداوی های پیشرفته بدسترس قرار دارد و میشود که این آفت سندروم عدم کفایه وظیفوی افغانستان را تداوی نمود. عامل این آفت حکومت بی کفایت است که باید با استعفا تجرید شوند و از کمک های تکس دهندگان امریکا تا بهبودی سندروم به قرنطین سوق داده شوند. طریق مهم دیگر همانا فاعل شدن در حوزه انتخابات است که مردم میتوانند خود را ازین اپیدیمی بی کفایت ها نجات دهند.

علل صوری و شکلی در سندروم عدم کفایه وظیفوی افغانستان ظهور شکل ها و صورت هایست که از یکسو مخوف و ترسناک جنگلی نما اند و از جانب دیگر در آرایش و سلیقه سر آمد اقران بوده ظاهر زیبا و دلکش دارند ولی در باطن این صورت ها و اشکال بی نهایت قبیح و تهوع آوراند که به سندروم افغانستان منشاء جدید داده، میتوانیم آنها را چون عامل فاعل «توامیونیتی» نام دهیم. یعنی وجود خود را بیگانه شمرده در پی تخریب شان

داکتر غلام محمد دستگیر برومفیلد، کولورادو

سندروم عدم کفایه وظیفوی افغانستان

سندروم دراصل اصطلاح طبی بوده به استناد دکشنری طبی عبارت است از یک گروپ اعراضی که باهم یکجا ظهور میکنند، یا مجموعه علائم هر حالت ناسالم و یا مرضی است، و یا موجودیت چندین اعراض است مثلاً در سندروم Aase که یک سندروم فامیلی بوده متصف است به تاخیر متوسط در نمو، کم خونی از باعث عدم کفایه وظیفوی مغز استخوان، کمی حجرات سفید خون، شصتی که عوض یک مفصل دو مفصل میداشته باشد، شانه های بهم نزدیک، پیوست مؤخر استخوان های جمجمه، وهم بعضی اوقات عدم پیوست لب بالا یا cleft lip (شفه الارنب) وعدم پیوست استخوانهای کام cleft palate مرض retina چشم و web neck یا التوای جلدی که به دو طرف کردن دیده میشود. و در اصطلاح غیرطبی به استناد دکشنری آیفون عبارت است از یک مخلوط نظریات، روش و احساسات وصفی. بدین ملحوظ اوضاع جگر خراش افغانستان یک سندروم عدم کفایه ای وظیفویست که متشکل از اعراض، علائم، نظریات، روش و احساسات وصفی ذیل میباشد:

معاملات، گفت و شنودها، رفت و آمدها، مقرری های واسطه ای، ادعاهای کاذب صادق و عارف بودن، عکس العمل های احساساتی، کشتارها، تهمت ها، بی مسوولیتی ها، خود فروشی ها، نا مسلمانی ها، بی عدالتی ها، عدم مساوات، فروش ناموس یعنی خانم ها، فروش اطفال از ترس فاقگی آنها، گریز جوانان به خارج از ترس بیکاری و آینده ای نا معلوم، فساد های دولتی، حریق شهرها و تجارتخانه، دزدی تخلصهای فامیلیهای دانشمند و آرتیست ها، عدم توجه به نظافت، عدم احترام به ژورنالستها و راپورترها، کاغذ بازی دفاتر در صورت ابا ورزیدن از دادن رشوه، داکتران خودساز و تحصیل ناکرده، داکتران فاقد اخلاق طبابت شریک دواخانه هاوخاین به مریض، تبعیض نژادی، تعلیم و تربیه ناقص، بی امنیتی، دزدی ذخایر و ثروت های زیر زمینی توسط دزدان داخلی و خارجی، سرک های پخته خام بهتر، نبودن برق با وجود منابع آبی فراوان، انفجار پایه های انتقال برق زیر نام جهاد، عدم تادیه ای پول برای مصرف و استعمال برق، فریب و دغلکاری، احتکار، آدم ربائی، اختطاف اطفال جهت بدست آوردن اعضای شان برای پیوند به بدن زورمندان و ثروتمندان، کشتار قوای امنیت، سر بردن های هزاره ها و دیگر معصومان، غصب زمین و جایداد مردم از طرف کسانیکه باید از آنها حمایت نمایند، تاجران قاچاق مواد مخدره و انسان، نوکران و جاسوسان کثیر خارجی، پارلمان جنگره بیسواد و بیخبر از اصلیت قانون، وکلای خرید شده، وکلا با خرید رای، وکلای جابر، حکومت ضعیف و همکار با دشمن، بی اتفاقی بین وزرای کابینه، عدم انسجام اداری و وظیفوی در دوایر دولتی و ملکی، سپردن کار به واسطه داران بی تعلیم و بی تحصیل مسلکی، دیپلوم های ساختگی، استادان تفرقه انداز و قوم پرست در دانشگاه ها و دانشکده ها، عدم توجه به استادان لایق ودانش پژوه، وزارت برای پشتونها (وزارت سرحدات)، سره میاشت فلج، محاکم عدلی خدانا شناس، پخش فحشا، کثرت معادین مواد مخدر، دعوا جلب ها یا وکلای قانونی خود سار، تجاوز ملا ها به خانمها و اطفال، اطفال کارگر ۶ و ۷ ساله، غربت و بی بضاعتی همگانی، فقدان سرپناه، بیکاری، ظلم و زورسالاری، خیانت ملی، آب های نوشیدنی غیر صحتی، فضای ملوث، ازدیاد کانسرو تولد با سوء تشکلات، پلانهای اقتصادی برای مفاد دیگران نه مردم افغانستان، ازدیاد مالیه براهل کسبه بیچاره و چشمپوشی از مالیه زورمندان، هر نوع کمک بیک قوم پشتون، عدم وحدت ملی دشمن شکن، بیسواد و روش عنعنوی خرافاتی، مداخله پاکستان و ایران، عربستان، قطر و امارات در امور داخلی افغانستان، ناکامی ناتو با وجود بلیونها دالرمصرف، بالاخره لیدران مزور و روباه صفت....

مشتاق احمد کریم نوری فلشنگ ، نیویارک

پاسداشت زبان مادری

تأکید و تأیید یونسکو و ملل متحد (۸)

دوام این بخش هشتم وادامه این سلسله، که مقارن به ختم سال میلادی و هفتادهمین سالگرداعلامیه جهانی حقوق بشر، روی صفحات نقش می بندد، جنگهای اول و دوم در قرن گذشته، که چنددهه آنرا با تلفات، مصایب و آفت و آفتهای فرهنگی و سیاسی و... همراه ساخته بود، بالاخره در سال ۱۹۴۸ برای جلوگیری از تکرار فجایع جنگها و نزاعها بویژه جنگ جهانی دوم، برای حفظ حقوق شرافت، حیثیت، عدالت و حرمت فرهنگها و عزت انسانها و همزیستی مسالمت آمیز میان انبای بشر - احترام کن تا محترم باشی - اعلامیه جهانی حقوق بشر را با یک مقدمه وسی ماده به تصویب رسانیدند، البته که بعدها هم پیمانها و کنوانسیونهایی هم در مورد حقوق بشر نیز به تصویب رسید.

ولی هنوز که هنوز است و ما در قرن جدید و ختم دهه دوم آن قرار داریم، بسا کشورها و ملتها از مفاد و مزایای این اعلامیه جهانی برخوردارند، و در صدد کم رنگ ساختن نکات مهم و نقاط نظار این اعلامیه و حرمت فرهنگها و زبانها و رنگها و بسا از میثاقهای بین المللی و کنوانسیون های به تصویب رسیده آن است، جالب بود که یکروز قبل از دهم دسمبر که روز تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر است، نهم دسمبر، روز جهانی مبارزه با فساد میباشد، و متأسفانه چندسالی است که کشور ما در رده یا ردیف بالایی کشورهای پرفساد دنیا جا دارد!

آقای سرور دانش (قانون یو هو) در سخنرانی اش در روز مذکور گفت: حجم زیاد قوانین ما در اکثر کشورهای درون نزدیک کم نظیر است، و ما اند قوانین نافذ جزایی افغانستان، حتی در کشورهای اروپا و امریکا کمتر وجود دارد، و آنان از قوانین نافذ کشورمان الگو می گیرند و به من در صحبت ها و ملاقات ها یاد آوری می نمایند!!!

به هر حال، و یکتور هو گو نوشت: ما پادشاهان را گشتیم و داریم می کشیم و سعی داریم دنیا را تغییر بدهیم. هر بار تنها چیزی که گیرمان آمده و می آید، یک پادشاه، ارباب یا زمامدار جدید و بدتری بوده است! آن زما نها برای آزادی می جنگیدیم اما حالا برای نان، آزادی و امنیت.

طنزی که در همین راستا با تاج یافته که کاندیدا احتمالی بالاخره قادر شد که چهره ها و نظریه های نا همگون و نامیمون را در یک نکت گویا انتخاباتی بگنجانند و عروسان هزار داماد در یک تیم گرد آورد! به گردونه انتخابات گوسفندی رفتند و با شعار گرای، حیلہ گری طمطراق و تقلب نتیجه را از آن خود ساختند! مدتی بعد ارباب و معاونانش آمدند، بر اجرات کارشان بالیدند و گفتند بفرمایید بگوئید در روشنایی این قانون، این دولت و این شانزده ساعت کار و این مدینه فاضله تردیدی دارید؟! همه حضار محفل خاموش ماندند! (حسنک) باترس و لرز بلند شد و پرسید که بخشید چه شدند، لباس، خانه و امنیت؟ چه شد حرمت به فرهنگیان و زبانها؟ اربابان گفتند که آفرین! خوب شد یادمان دادی! (شاه حسین) یادداشت کو بچیم و بعد برای مان (خاطر نشان بساز) که یادمان نرود! مدتی سیری شد، باز تیم حاکم آمد و گفت این کار را کردیم، این پلان را پیش بردیم و آن پروژه را افتتاح کردیم، سئوالی است؟ کسی بلند نشد و سئوالی نبود! شخصی با کبر سن که رعشه در اندام و لرزه در گفتار داشت، بلند شد و پرسید بخشید، آن پلان و این پروژه در کجاست ما که احوالش را نداریم! چه شده؟

این قصه یاد آن قاضی دزد را تداعی کرد. گویند دزدی همواره در محلی دزدی میکرد، هر بار که پل پای او را ردیابی میکردند به خانه قاضی شهر منتهی میشد. بعد هم پی بردند که کفش های قاضی هم شبیه پل پای دزد است، یکی میگفت دزد کفشهای قاضی را دزدیده و دیگری میگفت تأیید میکرد که گویا دزدی هوشیار است که کفشهایش را شبیه بوتهای قاضی ساخته، و هر کسی به نوعی برداشت خود را ارائه می نمود. در بین مردم مردی بنام مجذوب (می زوف) معروف بود و او فریاد زد که دزد خود جناب قاضی است!

مردم بوزخند زدند. جارچی ها (ستون پنجمی ها!) به قاضی احوال دادند. مردم را نزد خود خواست و همه گفتند جناب قاضی به دل نگیرین، ای آدم دیوانه س و مجذوب و میزوف اس و گپ زدن یاد نداده! اما قاضی می فهمید که او هوشیار است و دیوانه نیست. اما چند روز بعد کسی دیگر آن میزوف را ندید. وقتی احوال او را جویا شدند قاضی گفت دزد او را کشته! قاضی واقعیت را می گفت مگر درک مردم از واقعیت فاصله داشت، و یا هم شاید از سرنوشت میزوف و اهمه داشتند و از گفتن حقیقت می ترسیدند! نتیجه اینکه در ملک و مملکت ما دانستن بهای سنگینی دارد، اما ندانستن انعام و مکافات بسیار دارد!

بر میگردم به ادامه گپهای بالا: افزون بر گزارشهای اداره سیگار که بارها نشر شده و وضاحتهای جهانی که همواره اخبار میگردد، جا دارد در همان کنفرانس نهم دسمبر روز جهانی محو فساد، از سفیر بریتانیا در کابل یاد کنیم. آقای نیکولاس کیسر در سخنرانی آنروز خود در کابل سرخش را اینطور بیان نمود: «نمی دانم که از بزرگداشت روز جهانی مبارزه برای محو فساد در کابل شاد باشم یا غمگین!»

سافو بنیانگذار ادبیات زنانه نخستین بانوی شاعرو قلمزن قبل از میلاد (۵۷۰ - ۶۲۰) نوشته: و مردانی خواهند آمد و مرابه یاد خواهند آورد، هر که در عشق سر از قله بر آورد هنراست! همه تا دامنه کوه تحمل دارند! گارسیا نویسنده مشهور لاتین تبار گفته بود در عصر ما کسی گرسنه نان نیست، اینجا همه سیر اند از زندگی!

روزگار عجیبی است این وقتها، انگار که انسانها به دست هم پیر میشوند نه به پای هم! ادولف هیتلر در کتاب نبرد من نوشت: قانون مثل تار عنکبوت است فقط می تواند مگس های کوچک را شکار کند! در آستانه سالگرد اعلامیه جهانی حقوق بشر یکی از همکاران یونیا گفت: انسان کور را میتوان درمان و کمک کرد ولی انسان نادان، متعصب و بیشعور را هرگز و ابداً! ابدن!

حالا که ابداً نوشتم قابل تذکار است که بین زبان شناسان و ادیبان در نوشتن الف تنوین نقاط نظر متفاوت موجود است. بعضی شان میگویند که همانطور که هجا و تلفظ میشود باید نوشت. اما عده دیگر آنرا با الف تنوین تأکید و تأیید می کنند مثلاً = مثلن، اولاً - اولن، لطفاً - لطفن، تصادفاً - تصادفن و مثل اینها.

این درحالیست که اکادمی علوم به یک نهاد پراز غوغا و تعصب مبدل شده، در آنجا عوض بحثهای علمی و معیاری، اگر برای گویا ابداع کلمات هم چند نفر معا شخور و پرتعصب اند که فقط به ابداع چنین کلمات می پردازد مثلاً حلوی سوسو ته را میگویند (د سوسو ته پی سر کی حلوا)! یا برای تنبور ابداع میکنند (شلنگ سوسو ته)! و برای رادیو ساختند (ژغ دبی)! همچنانکه برای رئیس جمهور ساختند (ولسمشر)! بدتر از همه اینکه گفتند به نگارستان فرهنگ ملی باید گفت د ملی کلتوری گالری! اینها بجای کاربرد واژه سجه فارسی دری (فرهنگ) اصرار دارند تا (کلتور) گفته شود یا (کلچر) یا (ثقافت)! در حالیکه کلتور فرانسوی، کلچر انگلیسی و ثقافت عربی اند و فرهنگ فارسی دری سجه!

بر میگردم به کاربرد الف تنوین و شمه از موضوعات و مشکلات را که در سلسله این نوشته ها بدان خواهم پرداخت.

بعضی ها که در سوشل میدیا یا مطبوعات اجتماعی از هر دو میتود و روش استفاده میکنند، یکی بردیگری خرده میگیرند یا برهم میتازند و بر یکدیگر برچسپ هایی وارد میسازند، و سرنخ صحبتها به بحث های مملو از تعصب می انجامد، و هر کدام ترمینولوژی شناس شده هدایت میفرمایند که مثلاً باشند نگو، تبعه بگو! اینطور بگو و آنطور نگو و ننویس!

پیامبر گرامی ماحضرت نبی کریم (ص) فرموده اند کسی که تعصب بورزد یا به او تعصب ورزیده شود، حلقه ایمان را از گردن خویش باز کرده است. اما با تأسف امروز دیده میشود که تعصب و تمرد در سابعاد زندگی مردم مارخنه نموده و بر طیل خشونت و تعصب روز تاروز محکمتر نواخته میشود، بویژه در این چند دهه پسین هر آن کسی که پایه حریم قدرت و عرصه سیاست گذاشته، چه چپی چه راستی، چه بی آیین و چه با دین، طبا ماهر تر شدند!

مارک توین میگوید سخت ترین کار دنیا بحث با کسی است که بخودش قول داده که نفهمد! با دین یا بدون آیین انسانهای خوب کارهای خوب میکنند و انسانهای بد کارهای بد. اما برای اینکه انسانها بخوانند با ظاهر خوب کارهای بد کنند، قطعاً به عمامه و دستار و آیین نیاز دارند!

در هفتاد و سومین اسامبله عمومی ملل متحد از بدفرهنگی ها و انقراض زبان ها یاد شد. در این مجمع گفته شد که انسان از کاغذی بی ارزش پول ساخت، اما این پول بعضی از انسان ها را چه ساخت؟ مشکل است همزیستی با کسی که دغدغه های دیگران را نمی دانند و تمکینی به جانب مقابل نی نمایند، ولو که با عبا و قبا ملبس باشند!

فنی احمدزی و گلبدین

باز هم با تحقیر طالبان مواجه شدند

نماینده امریکا پشتون، نماینده طالبان پشتون، نماینده حکومت پشتون، آیا این جنگ و صلح پشتون ها است و به دیگر اقوام ارتباطی ندارد؟ یا اینکه دیگران آرام بنشینند و ببینند عاقبت جنگ و صلح پشتون ها چه می شود؟ کاش در این وضعیت مردم شریف پشتون دخیل بودند که نیستند و فاشیست های پشتون از غرب آمده همه کاره آنان شده اند. سومین روز پیهم نماینده های طالبان با زلمی خلیلزاد نماینده امریکا برای صلح افغانستان گفتگو کردند. هیات هایی از پاکستان، عربستان و امارات نیز در این گفتگو ها حضور دارند. در ترکیب هیات طالبان، چند عضو شورای کویته نیز حضور دارند.

رویترز به نقل از منابع طالبان، گزارش داد که در روز دوم نشست، روی پیشنهاد آتش بس شش ماهه و آینده نیروهای بین المللی در افغانستان گفتگو صورت گرفت. پیشنهاد برای آتش بس از سوی امریکا مطرح شده اما طالبان ظاهراً تا حالا تنها توافق کرده اند که دور بعدی مذاکرات را با نماینده امریکا ادامه دهند.

زلمی خلیلزاد از هنگامیکه از سوی امریکا بحیث نماینده صلح افغانستان تعیین شده، تا حالا سه بار با نماینده های طالبان دیدار کرده و قرار است دور بعدی این گفتگوها در ریاض پایتخت عربستان سعودی برگزار شود. پس از پیشنهاد امریکا برای آتش بس شش ماهه، دو موضوع از سوی طالبان مطرح شده است، نخست اینکه اداره مؤقت ایجاد شود و در رأس آن کسی قرار داشته باشد که طالبان پیشنهاد می کنند، دوم هم اینکه عربستان سعودی، امارات متحده عربی و پاکستان، تضمین کننده تمامی پروسه باشند.

اما طالبان گزارش رویترز را تکذیب کرده گفتند نمایندگان طالبان درین نشست با طرف امریکا در مورد پایان حضور نیروهای خارجی در افغانستان بحث و گفتگو نموده اند. در آنجانه در مورد حکومت موقت، نه آتش بس، نه انتخابات و نه هم دیگر موضوعات داخلی بحث می شود. بلکه پایان اشغال محور گفتگوها است. (صفحه آخر)

ولی درخفا تعصب و معصیت پیشه شان باشد. از حکیمی پرسیدند زیاترین حکمتی که در تمام عمرش مطالعه کرده چیست؟ لاجرم پاسخ داد بیشتر از هفتاد سال مطالعه کردم و از آنچه که ابن الجوزی در کتابش (صید الخاطر) نوشته، زیاتر نیافتم. او می گوید: مشقت طاعت میگردد اما ثواب آن باقی می ماند، و لذات معصیت و گناه و تعصب میگردد اما عذاب آن باقی می ماند!

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن

اجابت از در حق بهر استقبال می آید

زبانی که وسیله افهام و تفهیم است، در طول تاریخ و عرض جغرافیای جهان در حیات انسان هائش اساسی و بارزی را ایفا کرده اند. زبان کلید بسا خوبی ها و بدی هاست، با همین زبان میتوان در دل هالانه کرد و قلبهارا تسخیر نمود، همچنانکه با همین زبان میتوان از دلها رانده شد. زبان ایجاد کننده کلام است، کلام که در ذهن و اندیشه مثبت گرایی، اعتبار، منطق قدرت بیان، تمکین، وقار در مثبت گرایی بار می آورد، میتواند در ضدیت با این محسنات هم قرار گرفته و منفی گرایی و زشتی را رشد بخشد.

علمی بحث کردن و نغز و پرمغز نوشتن، سنجیده سخن گفتن، با در نظر داشت و حفظ حرمت ها و فرهنگها و زبانها و داشته ها و گذشته ها یا همدیگر و دوری از تعصب و تمرد، معیارهای زنهارداری، خوشبختی و همه جانبه نگری نمایندگی از شعور شخصیتی آدم هائی کنند. اما در اوضاع و احوال کنونی چه ترفندهای نهفته است، در این وادی و کویر چه نوع گرگانی اند که از روی گویا غمخوری و دلسوزی، درین ورطه هولناک، بردست و پای دیگری زنجیر پولادین می بندند و خط و خطوط ترسیم میکنند، و از شمشر و شلاق گپ میزنند و عشق را سرکوب و منکوب می نمایند، آبیامیدانند فرق بین عشق و شمشر چیست؟ شمشر یکی را دوتا میکند و عشق دوتا را یکی.

نلسن مندل گفت برای آزادی لازم نیست که آسمان و زمین را بخرید، کافی است که تنها خود را نفروشید!

بنا ندارم در همچو اوضاع و احوال که شمشر دکلموس و هیولای اختاپوس با هم چسبیده، شکاف سیاسی و فرهنگی را مورد کنکاش عمیق تر قرار بدهم، ولی هیچ منفعت و مصلحتی از حقیقت مهمتر نیست!

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید

هیچ راهی نیست کان رانیست پایان، غم مخور / حافظ

(دنباله دارد)



Maaid Weekly

 12286 Ashmont Ct. # 202

 Woodbridge, VA 22192 - 7075 U.S.A.

 Tel/Fax : (703) 491-6321

 mkqawi471@gmail.com

ناشر و مدیر مسئول : محمّد قوی کوشان

داکتر عنایت الله شهرانی

بلومنگتن، اندیانا

به تاییدمتن دوکتب ارزشمندتالیف جناب صدیق

«از خاطراتم» و «برگی چند از نهفته های تاریخ افغانستان» دو کتاب ارزشمند با عناوین «از خاطراتم» در یک جلد، و «برگی چند از نهفته های تاریخ افغانستان» در دو جلد جناب ارجمند خالد صدیق چرخ (فرزند شادروان غلام صدیق خان چرخ، وزیر خارجه افغانستان به وقت شهريار غازی شادروان اعليحضرت امان الله خان) را که سال ها پیش مطالعه کرده بودم، در باره یکی از آنها چند جمله مختصر در جریده امید نوشته بودم.

عادتاً بعد از مدتی هر کدام کتابهای مهمی را که خوانده باشم دوباره مرور می نمایم، چنانچه که هر دو کتاب متذکره را باز خواندم و هر صفحه را که میخواندم نزد خود می گفتم که: «خدا یا! این به بیداریست یا خواب، این کتابها نمیتواند به یک یاد و صفحه معرفی شوند، لازم است که هر کلمه و هر سطر و صفحه با دقت مطالعه گردد.

نه تنها نگارنده این سطور بلکه از زبان بسی دوستان شنیده ام، همچنان از فحوی گفتار نویسنده دانشمند کتابهای یاد شده، جناب خالد صدیق دانسته می شود که کتب را صادقانه تحریر و جزئی ترین احساسات شخصی را در آنها ننگینانیده اند، چونکه از شرح وقایع، اعترافات و دیگر جهات زندگی نامه پربین و خم شان دانسته می شود که چون عیاران ترس و بیم را به خود راه نداده، آنچه را که دیده اند نوشته اند.

کتاب «یادداشتهای من» سردار شاه ولی خان رابی دانشمندان معمر خوانده خواهند بود که بایک ادبیات بسیار بلند تحریر یافته و او را فاتح و قهرمان کابل شناخته اند، چنانچه در برنامه بلوچی رادیو کابل ویرا «کابل گیروک» در فارسی «فاتح کابل» و در پشتون «د کابل فاتح» (ولقبش را «مارشال» می گفتمند او شخصی بود که شهید سپهسالار غلام نبی خان چرخ را به هر رنگی که بود از خارج به کابل آورده و در دم دست قاتلین دربار محمد نادر شاه قرارداد.

در کتاب از خاطراتم در صفحه ۱۰۴ چنین آمده: «شیر محمد خان که یک مرد خیلی غیور و شجاعی بود، قوماندانی این حمله (منظورش از حمله قوای نادری بر کابل میباشد)، راقبول کرده و در مدت کوتاهی سکوی راشکست داده و در تنگی و اغجان خیلی دلاورانه جنگید، همین بود که شهر کابل بدست فاتحین جنگ طرفداران اعليحضرت امان الله خان افتاد، ولی نادر شاه همینکه قدرت را بدست گرفت، خود اعلان پادشاهی کرد...»

این داستان واقعی را بخوانید و بدانید که در یکی از روزها اهل مطبوعات خصوصاً طرفداران محمد نادر شاه خان، خانم معمری راد پکتیا پیدا کردند که در زمان حمله بر کابل بایکی دونفر در کمپ شاه ولیخان منحصی خدمه کار می کرده، او را بایسار احترام و عزت با مو تر خاص وزارت دربار جهت مصاحبه به کابل آوردند، بفر آنکه وی شاهد زنده قهرمانهای مارشال صاحب را از نزدیک دیده است، از او پرسیدند که از آن خاطرات مخصوصاً فاتح کابل چیزی بگوید. چون خانم بیسواد است و سیاست و نیرنگ و فریب رانیز نمیداند، به زبان پشتو معصومانه چنین شرح داد: «واه واه چه روت و وایمه، ما د شاه ولیخان سره جنوبی جبهه کی کار کاوه، کله چه کابل ته راورسیدو، د دشمن لخواپر موزباندی د توپونو درونو وشول، بیچاره نازولی شاهزاده، شاه ولی جان یواری له ویری ضعف و کر او ولویدا! مونژ وارخطاشو، او دهغه په شکولی مخ باندی مو او به و شیندلی، وم لیدل چه شکولی سترگی یی خلاص کری، او...» (این مصاحبه مستقیماً از رادیو کابل پخش شده بود!

بقرار گفته آن خانم در آن وقت موفقیت بدست آمد و بنام شاه ولی خان تمام شد! آن خانم بیچاره که با عزت و احترام از پکتیا آورده شده بود پس جانب بوطنش فرستاده شد. این داستان حقیقی از زبان یکی از اهل مجلس شنیده شده و آن شخص از بازماندگان بیرک خان مشهور بود که یکی از نواسه هایش در ایالت اریزونا این واقعه را بیان داشته در سال ۱۹۷۶. فاتح کابل در حقیقت شیر محمد خان میباشد که بنام شاه ولیخان بعد از سلطنت نادر شاه شهرت داده شد.

داستان فتح تل نیز به همین شکل فتح کابل صورت گرفته است، ظفر حسن آبییک بوقت جنگ استقلال هم کاب و هم کاسه حتی هم خیمه نادر خان بود و از همه مسايل خیر داشت. ظفر حسن در کتاب «افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت محمد هاشم خان» (به ترجمه و تعلیق فضل الرحمن فاضل در چاپ پشاور چنین آورده است:

«همه گمان میکردند که لشکر در تل به پیروزی دست یافته و صرف به اساس فرمان امیر صاحب عقب نشینی صورت گرفته است، از خوش قسمتی سپهسالار (محمد نادر خان) و کرم و عنایت خداوندی که شامل حال او گردید، این شکست در انظار مردم رنگ فتح و پیروزی را بخود گرفت و بر عزت او افزود، اگر فرمانده سپاه انگلیس اندکی از جرئت کار می گرفت و یک قطعه عسکری را به تعقیب مامیگماشت، نه تنها به آسانی به مرز افغانستان میرسید بلکه پیشروی هم میتوانست.» (ص ۲۰۶)

گمان می رود که میر غلام محمد غبار به مقایسه بین امیر عبدالرحمن و محمد نادر شاه فرموده بود که در ظلم و تعدی در میان هر دو ایشان فقط یک فرق دیده میشود که امیر عبدالرحمن دشمن و یار قریب را از بین میبرد، ولی محمد نادر شاه علاوه بر آن اولاده و اقارب دشمن و رقیب خود را نیز می کشت یا حبس میکرد و جایداد و دارایی اش را مصادره مینمود، مثل خانواده های میر زمان خان کنری یا لوی خان، شاه محمود ولیخان دروازی، غلام نبی خان چرخ و غیره.

داستان سردار محمد هاشم خان در ظلم و بیرحمی ورد زبان عام و خاص است، دموکرات بودن و وارستگی سردار شاه محمود خان رانیز بعضی هامینویسند، اما تاجاییکه اعمال وی در بسی کتابها تحریر یافته، در کشتار و بیرحمی بر مردم و خاصاً به مهاجرین مسلمان ماورالنهر اوصد قدم بیشتر از محمد هاشم خان و برادرش نادر شاه خان گذاشته است!

مرحوم غبار فرموده: «اما قضیه به سادگی ختم نشد... سکوی مردمان ولایات شمال و تولید کینه و نفرت بین ولایات شمالی و جنوب هندوکش شد، شاه محمود تمام فعالیتهای تخریبی خودش را درین ولایات بدست قوای حشری پشتوزبانان ولایت پکتیا و نام (افغان و غیر افغان) انجام داد و این خطرناکترین هسته نفاق و تجزیه ملت بود که در صفحات شمال کشور بدست او کاشته و بعد هاب دست محمد گلخان مهند آبیاری شد.» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۸)

جناب خالد صدیق، شاه محمود خان را برخلاف دیگران که او را دموکراتک گفته اند میگویند که وی «دکتاتور» بود: «این حرکت زالی در برابر همچو یک دکتاتور (شاه محمود خان) هلهله زیاد بر پا کرد.» (ص ۲۷۰)

در باره مظالم و بیرحمی های شاه محمود در قسمت مسلمانان تورکستان مراجعه نماید به کتاب شادروان محمد ابراهیم عقیفی به عنوان «پیغام جاودان» (به اهتمام استاد نصیر مهرین، خصوصاً سه مقاله از محمد ابراهیم عقیفی، خالد صدیق چرخ و عنایت الله شهرانی.

اگر در باره هردو کتاب تألیفی دانشمند اعليقدر جناب خالد صدیق چرخ تبصره شود شاید اوراق زیاد ضرورت بافتد، تنها باید اینقدر گفت که کتابهای مذکور عصاره تمام دوران زعامت و کارروایی های به اصطلاح مردم آل یحی را چون آینه نشان میدهد و آنان عبارتند از دو پادشاه محمد نادر شاه خان و محمد ظاهر شاه خان، سه صدراعظم محمد هاشم خان، شاه محمود خان و محمد داؤود خان و یک رئیس جمهور محمد داؤود خان میباشد که حکومت شان از ۱۹۲۹ تا ۱۹۷۸ دوام نمود.

ناگفته نماند که کتاب بصورت موجز با قصیری الفاظ و کثیری معنی تحریر یافته و با ادبیات بسیار زیبا، سلیس و روان بزبان زیبای فارسی شرح و بسط داده شده است. از نوشته های جناب صدیق واضح میگردد که کتب زیاد رادر باره ادبیات کلاسیک فارسی خوانده اند، نمونه های آیات داخل کتاب دلیل ادعای ماست. سه جلد کتاب را که بدست نگارنده رسیده، دوباره مطالعه گرفته شد و بی تردید وبدون شبهه میتوان گفت که تاریخ افغانستان را توضیح درست مینماید و کتابها مورد اعتماد کلی و قابل تکتیر میباشد.

جناب دانشمند خالد صدیق چرخ به مانند نویسندگان واقعی تاریخ همان گونه که مقدمه های زیبا راد ابتدای هر کتاب نوشته اند، انجام آنرا نیز نتیجه گیری نموده و بصورت بسیار کوتاه هر آنچه را تحریر کرده اند با چند پراگراف چنین آورده اند که عیناً گفتارشان نقل میگردد:

«آری مصیبت عظیم یک ملت در آن است که تنها یک شخص بنام زعیم، زمامدار و فرمانده تصمیم بگیرد و تعیین نماید کدام شخص باید بمیرد و کدامیک از افراد ملت زنده بماند، کدام خانواده میبایست بدیخت و تاراج گردد...» (ص ۳۲۴)

خلاصه کتاب بزبان و قلم شخص محترم مولف کتاب: «هدف از افشاگری این داستانهای حزین و غم انگیز و روشنی انداختن در گوشه های بسیار تاریک و نهفته رویدادهای خونین گذاشته که یک انسان سالم العقل آنرا هرگز تصور کرده نمی تواند، آگاه ساختن آن عده از مردم ماست که یک عمر طولانی از حقایق و واقعیتها بدور مانده اند، آنانیکه سالیان دراز و بی شماری به ظواهر عوام فریب خانواده حکمران آنوقت باور داشته و از جزئیات مظالم و حق تلفی هایی که در اشخاص و خانواده های روشنفکر و راد مردانی که در ده های ملت رادرک کرده و آنرا شجاعتمندان به گوش قدرتها می رسانیدند، پیوسته از طرف دولت خود کامه روز از بین میرفت، اطلاع کامل نداشتند.

برکناری استانکزی مهمتراز بهرامی و برمک!

به گزارش شبکه اطلاع رسانی افغانستان (afghanpaper) معصوم استانکزی از چهره شناخته شده ستون پنجم در حکومت افغانستان، بزرگترین منتهمی است که در مقام ریاست امنیت ملی بردیگران اتهام میزند. معصوم استانکزی که از بقایای باند کمونیستی حفیظ الله امین است مانند حنیف اتمر بارها بین سازمان های استخباراتی قدرت های بزرگ دست بدست گردیده و معامله شده است.

در آخرین مرحله، وی توسط انگلیسی ها به امریکایی ها فروخته شد و بناچار کزی و غنی او را در مقام های بلند استخباراتی برای دلخوشی امریکایی ها حفظ کردند. وی سه بار تا کنون در مجلس نمایندگان تا سرحد استیضاح برکناری و عزل مسوولیت پیش رفته اما دالره های امریکا بازم او را همچنان در قدرت حفظ کرده است.

در طول دوران تکیه وی بر ریاست امنیت ملی، تجهیزات نظامی به همراه ۵۶ ولسوالی به طالبان تسلیم گردیده است و وی با دلایل و اسناد فاش شده توسط روس ها، از انتقال تا تجهیز و جایجایی داعش در ننگرهار و سه نقطه دیگر افغانستان، نقش اصلی را برعهده داشته است. سال گذشته رادیو دوپچه وله آلمان و آسوشیتد پرس به اسنادی دست یافته بودند که معصوم استانکزی هر روز با سرکردگان طالبان از جمله عباس استانکزی تلفونی صحبت می کند.

معصوم استانکزی از جنجالی ترین چهره های نزدیک به رئیس جمهور که یک تنه بار تمام اتهام های حکومت از ضعف های امنیتی گرفته تا همکاری با تروریستان و فساد را به دوش می کشد و هیچگاه در پی رفع اتهام ها به صورت علنی بر نیامده و اگر زحمت پاسخگویی به خود داده تنها از ستون پنجم گفته است، در حالیکه ستون پنجم خودش می باشد.

در این میان، چه رئیس جمهور توان عزل رهبران ارگ نشین امنیت را دارد و چه تھی از اختیار میباید، در اصل ماجرا تفاوتی ایجاد نمیکند زیرا جز استانکزی و اتمر، کدام مقام می تواند برنامه های پشتوننیمی حکومت در کنار اهداف توطیه و دسیسه برای رسیدن به قدرتی تک قومی را به سرانجام برساند آنهم در دوره ای که حتی ازل قوم پشتون نیز صداهای اعتراضی نسبت به دیکتاتوری غنی بلند است؟ (دنباله در صفحه آخر)

آرزو مند مردم شریف کشور ما بدانند که علت العلل اینهمه عدم ثبات، بی امنیتی ها، نابسامانی ها و آشوبگریهای امروز در کجانهفته و زاده اعمال وحشیانه و غیر انسانی دولتداران کدام دوره نظیر قرون وسطا میباشد؟

اعدامهای بدون محاکمه و بدون ارائه اسناد و شهود رجال برجسته و جوانان بیگناه، به زندان انداختنهای اشخاص واقعبین و حقیقت گو، اسارت زنها و دختر های جوان و اطفال کوچک، محروم ساختن اولاد خانواده های مغضوب دولت از مکتب و مدرسه، عدم استقلال سیاسی کشور، تبعیض طبقاتی، ترجیح یک قوم بر قوم دیگر، تبلیغ اکثریت و اقلیت، دامن زدن تعصبات مذهبی و لسانی، تضعیف معارف، سلب حقوق مسلم اولاد برادران تشیع مذهب ما از شمول به دانشگاههای حربی، حقوق و علوم سیاسی و ممنوع بودن قاطعانه آنان از حصول وظیفه و مقام در وزارتخانه های حریبه و خارجه، تفرقه اندازی بین مردم و قبیله ها، بیگانه و جدا گذاشتن ملت از دولت، غصب ملکیتهای عامه و مردم، کار گرفتن از هیئت کابینه و مامورین بلند پایه دولتی و غیر دولتی بیعت بنده و برده، بالاخره حرص و آز قدرت، خودخواهی و جنون شهرت طلبی که در خانواده حکمران بوجود آمد، هریک عاملی شده میتواندست که سرانجام مملکت ویرانه ما ویرانه تر و مردم بیسواد، بیچاره، فقیر و دردمند مایسوادتر، بیچاره تر، فقیر تر و دردمند تر گردیده با دادن قربانی های زیاد و ضیاع عزیزان شان ترک خانه و آشیانه و به کشورهای همجوار و سایر کشورهای دیگر مهاجرت نمایند و رنج و آوارگی رامتحمل شوند.

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج (از کتاب خاطراتم)

امید است این کتابها به هزاران نسخه طبع و بدسترس اکثریت مردم افغانستان قرار داده شود، چونکه کتب مذکور اولاً قابل اطمینان و درست میباشد، دو دیگر ماهیت حکومت متأخر افغانستان را توضیح میدهد که از جانب یک محبوس سیاسی که در سن شش سالگی تادوران جوانی بیش از پانزده سال در زندانهای جهنمی آنان قرار داشته و همه اعمال غیر انسانی و خلاف بشر را که خلاف قوانین بین المللی و حقوق بشری میباشد، به چشم سردیده است.



نظری به انتشارات تازه

پروفیسر داکتر لطیفی

عنوان کتاب : درس های ممنوع نویسنده : ثریا سدید

«من صبورانه منتظر روزی هستم که کسی در افغانستان بپا خیزد، زنجیرهای تعصب قوم و قبیله و زبان را بشکند و به این حقیقت معتقد باشد که (اکثریت) عبارت از اکثریت فکری یک جامعه است که آرمان های مشترک دارند.» (ثریا سدید)



بانو ثریا سدید

بانوی فرزانه و طنزپرست و مردم دوست، سرشار از حس کمک به دردمندان، مستمندان و از پافشاران و قربانیان جنگهای تحمیلی، ناظر ظلم و جفای افراطیون و قدرت طلبان داخلی و تجاوز و دستبرد همسایگان دور و نزدیک افغانستان در روند ناکامی یا ضعف نهاد های بین المللی در خاتمه دادن به این جنگ های فاجعه بار، خواهر نهایت گرامی ام که از نزدیک با او و به زحمات و کارروایی های اصیلش آشنایی دارم، ثریا جان سدید در آغاز کتابش که در ۲۳۵ صفحه با ارائه چشم دیدها و عکسهای تاریخی، به زبان فارسی دری بچاپ رسیده است، از تلاشهای پیگیر و پرتلاش درساختن یک زندگی آبرومند و مرفه و بکار انداختن یک موسسه خرید و فروش املاک با ابتکار و پشتکار خودش و همسر مرحومش، توضیحات مفصل و پراختیاری عرضه نموده است، موسسه ای که بعد از مرگ ناپهنگام همسرش مسدود شد و ثریا جان راه اقدام شجاعانه بسوی کمک و دستگیری مردم رنج کشیده و آفت رسیده وطن کشانید، و با قبول همه خطرات و محرومیت ها، سالیان متمادی به آن ادامه داد، و به تاسیس و فعال ساختن و بنیاد گذاری مکاتب و کلینیکهای معالجوی و انتقال صادقانه کمکهای نقدی و مالی از دارایی خودش و مهاجرین افغان، کمر همت بست و کارنامه های قیمتمدار خود را به یادگار گذاشت.

ثریا سدید مردم دوست در همین راستا راجع به عنوان کتابش «درس های ممنوع» توضیحات مفصلی ذریعه تلفون بمن ارائه داد که در روند عقیده و ذهنیت و تفکر متحجر و تاریک طالبان همه اجراء عادی و مدنی معارف و فرهنگ و علم و هنر، درسهای ممنوع هستند که باید زیر سلطه شان مهار شوند، و جزء اجراء ممنوعه قلمداد شوند...

بهر حال، ثریا سدید در صفحه هفتم کتاب آغاز فعالیت های خود را چنین توضیح داده: «ماه دسامبر ۱۹۹۳ ششماه بعد از آنکه تنها شدم، دوستان من انیسه و مصلح درانی مرا بخانه خود دعوت کردند. بعد از مرگ دستگیر شوهرم، خانه بزرگم را فروختم و من و مریم به یک اپارتمان نقل مکان کرده بودیم، به ندرت از خانه بیرون میرفتم، امشب هم بخاطر اصرار انیسه و خواهش مریم که نگران حال من بود، دعوت را قبول کردم. هنگام غذا خوردن تلویزیون همچنان روشن بود و (سی ان ان) در مورد جنگهای وحشتناکی که بعد از خروج روسها توسط مجاهدین برافزوده بود گزارش میداد. جناحهای مختلف مسلح بکابل ریخته بودند و جنگ این شهر را تکه تکه کرده بود. بعد از آن راپوری رادر مورد پناهندگان افغان که تازه به یکی از کمپها در سرحد پاکستان رسیده بودند، منتشر کرد. تصاویر وحشتناکی از یکی از کمپها که برای زندگی افغانها پس از فرار از جنگها تاسیس شده بود، پخش میشد و صحنه های دلخراش فرار مردان، زنان و اطفال از کابل را نشان میداد. گزارشها وحشتناک بود و در حالیکه این تصاویر را می دیدم متوجه شدم که زندگی من تا حد خالی و بیپوده شده است...

در یازده سالی که مادرم را یک زندگی میکردیم، غرق تلاش برای زندگی بهتر و بهتر بودم و به ندرت خبرهای مربوط به افغانستان را تعقیب میکردم. یکبار احساس گناه و خجالت کردم که مردم وطنم سالها با اینهمه رنج و غم دست به گریبان بوده اند و من فقط بفکر خود بودم و بفکر اینکه چقدر پول در بانک دارم، صدای انیسه مرا بخود آورد: «ثریا جان کمی کباب میخایی؟» «به تلویزیون اشاره کردم و گفتم» خدا یا در افغانستان چه حال اس، باورم نمیا به انیسه گفت: «بلی، اوضاع بسیار خراب اس مخصوصا در کمپها، کاشکی میتانستیم یک کاری برشان کنیم.» «گفتم ای او کابل نیس که مه دیده بودم، ای مردم در دوزخ زندگی میکنند» «انیسه باتاسف سرش را تکان داد و گفت کبلی، بسیار وحشتناک اس، ما باید پول یا لباس جمع آوری کنیم و برشان بفرستیم. با خجالت گفتم: بلی باید یک کاری کنیم. بعد خودم را ملامت کردم از اینکه سالها بود افغانستان را فراموش کرده بودم...»

خواننده گرامی امید، همینجا وقتی احساس وطنپرستی و مردم دوستی بانوی فداکار ثریا جان را در نوشته اش نمودار یافتیم، یادم از قطعه شعری در سرستانه بانوی پراحساس سیمین بهبهانی آمد که گفته:

دوباره می سازمت وطن، اگر چه باخشت جان خویش
ستون به سقف تو می زنم، اگر چه با استخوان خویش
دوباره می شویم از تو خون، به سیل اشک روان خویش...

اگر چه پیرم ولی هنوز، مجال تعلیم اگر بود
جوانی آغاز میکنم، کنار نوباوگان خویش
حدیث حب الوطن ز شوق، بدان روش ساز میکنم
که جهان شود هر کلام دل، چو برگشایم زبان خویش
هنوز در سینه آتشی، بجاست کرتاب شعله اش
گمان ندارم به کاشی، ز گرمی دودمان خویش
بانوی فعال و متجسس ثریا سدید در صفحه دهم کتابش چنین آورده: در مدت چند هفته توانستیم بیش از ۳۵ هزار دلار از افغانهای مقیم ورجینیا جمع آوری کنیم، با جمع آوری این مبلغ و تعهدی که به مردم سپرده بودیم، دیگر راه برگشت از ما موریتیکه برای کمک به نیازمندان افغانستان داشتیم، وجود نداشت.

من بعد از سالها دوباره علاقمند مسایل سیاسی و حوادث روز در افغانستان و پاکستان شده بودم و اخبار را بدقت میشنیدم. پاکستانی ها از سرحد افغانستان بیعت منبع در آمد استفاده میکردند و تنه زمانی سرحد را بروی مهاجرین افغان بازمی کردند که جامعه بین المللی پول بیشتری برای مهاجرین افغان در کمپهای داخل خاک پاکستان وعده میداد. شاهدان عینی اوضاع مردم را اسفبار میخواندند. حدود یکصد هزار مهاجر افغان که اکثریت شان زنان و اطفال بودند در حصار شاهی، کمپ موقتی که برای مهاجرین در صحرای خشک و سوزان حومه شهر جلال آباد تاسیس شده بود، گیر مانده بودند. داستانهای غم انگیزی از مرگ و میر زنان و اطفال، نبودن آب نوشیدنی و ازدحام در این کمپ از طریق بعضی رسانه ها به بیرون میرسید. به این نتیجه رسیدیم که اگر کسی مستحق گرفتن کمکها باشد همین مردم بی پناهی هستند که درین کمپها سرگردانند، تصمیم گرفتیم که اولین سفر امدادی ما به کشور بایده حصار شاهی باشد.

من و انیسه تصمیم سفر به افغانستان را از طریق پشاور، یگانه راهی که ما را به حصار شاهی در جلال آباد میرسانید، گرفتیم. البته حصار شاهی تنها جایی نبود که ضرورت به کمک داشت، در پاکستان نیز بیشتر از دو میلیون افغان که اکثریت شان در کمپهای پشاور زندگی میکردند. تصمیم گرفتیم وقتی به پاکستان رسیدیم، قبل از رفتن بداخل افغانستان، از کمپهای مهاجرین در پشاور هم دیدن کنیم و مناصفه پولی را که با خود میبردیم، به آنها توزیع کنیم. به این ترتیب کدام اتفاقی اگر درین سفر بداخل افغانستان برای مامی افتاد یا پولهای ما را می گرفتند یا واقعه دیگری رخ میداد، حداقل نصف سی و پنج هزار دلار به نیازمندان توزیع شده بود.

ما دوزنی بودیم که از امریکا بایک مقدار کافی پول نقد بدون هیچ نوع تجربه در توزیع کمکها به سرزمینی سفر میکردیم که هر شهر آن تحت فرمان یک گروه قرار داشت و بی قانونی در آن بیداد میکرد، اما من نمیخواست که حقیقت را بپذیریم و با خود می گفتم که مردم همیشه گناه را کوه جلوه میدهند و شاید آنقدر بدنباشند و گذشته از آن، ملک خود ماست، لسان میفهمیم و از عنعنات مردم هم آگاهی داریم. ما به قول دادیم که حتما بداخل افغانستان و به کمپ حصار شاهی میرویم. در آن زمان نمیدانستیم که من دلیل دیگری هم برای رفتن به افغانستان دارم: میخواستم آرامشم را باز یابم و رنج نبودن دستگیر را فراموش کنم. باید به سرزمین دردها میرفتم و می آموختم که مردم چگونه میتوانند با دست دادن عزیزان شان زندگی کنند.»

بانوی فداکار ثریا سدید در روند کار خود در صفحات بعد چنین توضیح داده است: سه ماه بعد از صحبت هایی که هنگام غذای شام بانیسه داشتیم، ما میدان هوایی دالاس در ورجینیا را بقصد پاکستان ترک کردیم. سال ۱۹۹۴ بود و پایان جنگ سرد. با خروج قشون شوروی رسانه های جهانی علایق شان را در افغانستان از دست دادند و جامعه بین المللی به تمام معنی رنج و مصیبت مردمی را که دلیرانه در مقابل یکی از ابرقدرتهای وقت ایستادند به فراموشی سپرد، جنگ بر سر قدرت که از دوسال قبل بین جناحهای مجاهدین آغاز شده بود، به اوج خود رسید و افغانستان به سرزمین خون و خاکستر مبدل شد. موسسات امدادی هم در زمانیکه کشور به فراموشی مطلق سپرده شده بود و مردم نسبت به هروقت دیگر احتیاج به کمک داشتند، بخاطر حفظ جان کارمندان خود یکی بعد دیگر دفاتر شان را بستند و افغانستان را ترک کردند و اکثریت شان در شهر پشاور فعالیت میکردند.

یکتعداد از افغانها هم از طریق همین موسسا خارجی یا از طریق موسساتی که خودشان تاسیس کرده بودند، کمکهای عاجل را به مهاجرین در کمپها می رسانیدند.

ما از طریق آقای مصلح الدین درانی شوهر انیسه، که گاهگاهی به پاکستان سفر میکرد و با تعداد زیادی از افغانها آشنایی داشت، با کمیتة داکتران افغان که در رأس آنها داکتر عبدالله عثمان قرار داشت ملاقات کردیم و هدف خود را از آمدن به پاکستان و افغانستان گفتم. یکتعداد از همان ساعت اول بما گفتند که رفتن به افغانستان را فراموش کنیم زیرا اسفردرین وقت بسیار خطرناک است و بهتر آنست که کمپها را در کمپهای پشاور توزیع کنیم. منم با اصرار گفتم که ما به افغانها در امریکا قول داده ایم که کمک ها را بداخل افغانستان میبریم زیرا افغانهایی که در پاکستان زندگی میکنند، تایک اندازه از کمکهای جامعه جهانی برایشان میرسد، اما در افغانستان کسی نیست که به مردم کمک کند...

در مسیر راه به وادی رسیدیم که در نور کمرنگ شامگاهی زیبایی خیره کننده داشت، نفس عمیقی کشیدم مثل اینکه در چمنی از گل بوده باشم، همه جا از سبزه روشنی فرش شده بود و گلهای سفید، سرخ، بنفش و نارنجی رنگ آنرا زینت بخشیده بود. من که منتظر دیدن عمارات سوخته و وادیهای متروک بودم، از دیدن این وادی متحیر شده بودم و در دلم باردیگر جرقه امید پیدا نمود: شاید افغانستان آنقدرها هم که میگویند، ویران نشده باشد! به خانم داکتر گفتم: رنگهای این گلها فوق العاده اس، مه هیجوقت ای قسم گل لاله ره ندیده بودم. داکتر و خانمش به همدیگر نگاه کردند و چیزی نگفتند. یک لحظه بیاد دخترم و گلاب سفیدی که در روز فارغ التحصیلی خود بیاد پدرش روی چوکی گذاشته بود افتادم و خواستم که دستی بر گلها بکشم و یک شاخه آنرا بچینم و در لای کتابم بگذارم تا بعنوان تحفه وطنم به مریم بدهم. به داکتر منگل گفتم که به راننده بگویدا تا برای یک شاخه گل سفید بیاورد. قبل از آن که داکتر جواب بدهد، راننده موترا گفت: ای گلها بکار شما نمی آید! خانم داکتر آهسته گفتم: ای گلهای اصلی نیس... گلها تریاک اس!

راننده با عجله از موترا پایین شد، یکی از گلها را چید و بمن داد. خانم داکتر هم بالای ساقه را که به گل وصل میشود بمن نشان داد و تشریح کرد که دهقانان چطور شیره تریاک را جمع میکنند و آنرا به آنطرف سرحد به پاکستان انتقال میدهند. بعد در منطقه خیبر که جایگاه اکثر لابراتوارهاست، تریاک خام به هیرویین تبدیل میگردد و به بازارهای دنیا بفروش میرسد. چند لحظه بعد راننده با خنده گفت: «چیز بسیار بدی نیس، مجاهدین از همی راه اسلحه خود را خریداری میکنند و کافرا ره تارومار کندن.» داکتر منگل حرفش را قطع کرد: «تجارت تریاک امروز بر مردم مایک مصیبت بزرگ شده و اکثر دهقانها غیر از کو کنار چیز دیگر کشت نمی کنن و تا گردن در قرض صاحبای زمین ها غرق استن!...»

راننده از من پرسید: خوارجان، میفامی که نام همی گلها، گل شیطان اس! نمیدانم چرا از نام گل شیطان خوشم آمد، به نظرم آمد که این گلها با آن رنگهای جادویی مخلوطی از زیبایی، جذابیت، گناه و لذت است و بدم نمیا بدیشی درین وادی بگذارم تا صاحب شاهد طلوع آفتاب بر برگهای ظریف گلهای شیطان با آن عطر مرموز باشم.

از وادی گلهای شیطان گذشتیم و به یک معبر بلندر رسیدیم. موترا به آهستگی می خزید مثل اینکه آخرین نفسهایش را می کشد. در مقابل مالاریایی که از پاکستان آورده بودند، کاروانی رادر امتداد جاده تشکیل داده بود. ناگهان صدای شلیک گلوله های بیهم آرامش جاده را بهم زد و چند موترا بیکاپ که نمیدانم از کجا پیدا شدند، لاریهای ما را احاطه کردند، آتش گلوله هافضا را روشن کرده بود.

داکتر منگل با پریشانی به راننده گفت: برو به دیورهابگو که از موترا پایین نشن و متوجه کمپها باشن، مه میرم همراهی شان گپ میزنم. و بعد با عجله از موترا پایین شد، پسر جوانی که تفنگ بزرگی را حمل میکرد پیش آمد و از داکتر منگل پرسید: ده موترا چی بار کدین؟ داکتر: هرسه موترا فقط کمپل اس جوان: کجا می برین؟ - به کمپ حصار شاهی بخاطر کمک به مهاجرین. پسر با دست اشاره کرد و دیدیم که چند نفر که همه مسلح بودند به موترا هانزدیک شدند و بدون توجه به داکتر منگل، سرنیزه های تفنگهای شان را بر کمپل ها فرو بردند و کمپل ها را بیرون کشیدند (ومی خواستند چند کمپل را به حساب مالیه راهی که در اختیار داشتند غصب کنند...) بهر صورت از چندین محل تلاشی گذشتیم تا کمپل ها را به مقصد رساندیم... (دنباله در صفحه پنجم)

مختصری دربارهٔ مولینا جامی

فخرالدین علی صفی علاوه بر کتاب «رشحات عین‌الحیات» که به سال ۹۰۹ ه‍.ق تألیف کرده، کتاب دیگری دارد به نام «لطایف الطوائف» (فخرالدین علی صفی، باجناغ یاهم داماد خودجامی را در این کتاب بالقب عارف جام) (ص ۲۳۱ص ۳۸۷) یاد کرده و لطایفی از او را آورده است: «شاعری مهمل گوی پیش ایشان (جامی) می‌گفت: چون به خانه کعبه رسیدم، دیوان شعر خود را از برای تیمن و تبرک در حجر الاسود مالیدم، ایشان فرمودند اگر در آب زمزم می‌مالیدی بهتر بودی» (ص ۲۳۷)

یکی از شیخ‌زاده‌های شهر که خالی از بلاهتی نبود و دعوی شعر و شاعری می‌کرد، این غزل ایشان را تتبع کرده بود و پیش ایشان آورده:

بس که در جان فگار و چشم بیسدارم تویی
هر که پیدا می‌شود از دور، پندارم تویی
آنکه جان می‌بازد و سر در نمی‌آری، منم
و آن که خون می‌ریزد و سر بر نمی‌آرم، تویی
غزل ۱۵۵:

بعد از آنکه غزل خود را تمام گذرانید، بر مطلع ایشان اعتراض کرد و گفت شما درین مطلع فرموده‌اید: هر که پیدا می‌شود از دور پندارم تویی، شاید خری یا گاوی پیدا شود، ایشان گفتند: باز هم پندارم تویی (لطایف الطوائف ص ۲۳۷). مولانا ساغری شاعر در مجلسی گفته بود که دزدان معانی هر کجایک معنی خوش در شعر من دیده‌اند برده‌اند و ایشان در شان مولانا ساغری این قطعه فرمودند:

ساغری می‌گفت دزدان معانی برده‌اند

هر کجا در شعر من یک معنی خوش دیده‌اند
دیدم اکثر شعرهای او، یکی معنی نداشت
راست می‌گفت آنکه معنی‌هاش را دزدیده‌اند

این قطعه شهرت یافت. مولانا ساغری پیش ایشان آمد و گله آغاز کرد و گفت من خادم دیرینه این آستانم و شما قطعه‌ای فرموده‌اید که در تمام شهر، شهرت کرده و هر جا می‌رسم بر من می‌خوانند و می‌خندند و من رسوای عام شده‌ام. ایشان فرمودند که ما گفته بودیم «شاعری» (و بعداً، کاتبان و ظریفان شهر، آنرا به تصحیف، ساغری ساخته‌اند (همان ۱۳۸)

یکی از شعرا پیش ایشان گفت: دیوان کمال و دیوان خواجه و صد کلمه حضرت امیر(ع) را جواب گفته‌ام. ایشان فرمودند: خدای را چه جواب خواهی داد. (همان ۳۳۷)

آثار جامی: نخستین کسی که ترجمه احوال جامی را ذکر نموده دولت شاه سمرقندی در کتاب مستطاب «تذکره الشعرا» است. دولتشاه این کتاب را در سال ۸۹۶ ه‍.ق. یعنی دو سال قبل از درگذشت جامی (۸۹۸ ه‍.ق.) تألیف کرده و درباره استادان جامی سخن گفته اما از دو کتاب او بیشتر اسم نبرده یکی دیوان او است که از آن یک غزل، یک قصیده بلند و چند بیت آورده است و دیگر «نفحات الانس» (تذکره الشعرا. ۱۳۳۸ ص ۳۶۸)

بعد از دولتشاه، معین‌الدین اسفزاری و پس از وی عبدالغفور لاری (ف. ۹۱۲ ه‍.ق) که شاگرد جامی بوده و شرح مشکلات نفحات الانس را نوشته در آخرین کتاب به آثار استادش پرداخته و آنها را ۴۵ کتاب و رساله برشمرده است (نفحات الانس مقدمه مصحح ص ۱۱). اما کسی که بعد از آن سه نفر، علاوه بر دیوان، مصنفات جامی را در یک جا ۳۸ و در نسخه‌ای دیگر ۴۴ مجلد نام برده، سام میرزا صفوی دومین پسر شاه اسماعیل اول متولد ۹۲۳ ه‍.ق در تبریز و متوفی ۹۷۵ ه‍.ق در قلعه «قهبه» (که زندان مخصوص صفویان بود. (تحفه سامی، مقدمه مصحح ص ۱۷) سام میرزا که شاگرد «محمد مومن» مؤلف کتاب «تحفه حکیم مومن» (بوده کتاب «تحفه سامی» را در سال ۹۵۷ آغاز و در سال ۹۶۸ ه‍.ق به پایان برده است (همان ص هفده)

«تمام آثارش را تا ۹۹ گفته‌اند لکن آنچه را خود تتبع کردم و در اینجا آوردم، حدود پنجاه می‌شود، چیزی که آثار جامی را به روزگارش رواج داده، در ایران و افغان و هند و ترکیه می‌خوانند، همانا سادگی در تعبیر و درستی بیان او بود.» (مرتضی مدرس گیلاتی، مقدمه هفت اورنگ ۱۳۸۹ ص ۱۹) آثار جامی را می‌توان در دو حوزه نثر و نظم بیان کرد.

۱- نفحات الانس فی حضرات القدس در ترجمه احوال و آثار صوفیه که در سال ۸۸۳ نوشته است. ۲- اشعه اللمعات که شرح لمعات فخرالدین عراقی است. ۳- کتاب لواطیح که دارای ۳۵ لایحه میباشد و در بعضی از چاپ‌ها همراه با بهارستان آمده است. ۴- شواهد النبویه که دارای هفت رکن است درباره زندگی پیامبر اکرم(ص) از قبل از ولادت تا بعد از رحلت. ۵- شرحی بر کتاب فصوص‌الحکم شیخ محیی‌الدین بن‌العربی که در سال ۸۹۶ نوشته است.

- نقدی بر کتاب نصوص تألیف شاگرد ابن عربی یعنی(ص ۸)

نظری به انتشارات تازه (دنباله از صفحهٔ چهارم)

ثریا جان سدید در صفحهٔ ۵۵ کتابش راجع به اوضاع اسف انگیز کمپ بیوه‌ها چشم‌دید خود را چنین نوشته است: تقریباً بعد از ۱۲ ساعت دوباره به پشاور رسیدیم و من مستقیماً به هتل گرین رفتم. روز بعد انیسه گفت که داکتر عبدالله خانۀ را پیدا کرده که فکر میکنند برای تاسیس کلینیک مناسب باشد و منتظر است تا با مشورهٔ همه برای کلینیک نام انتخاب کنیم. به دیدن خانه رفتیم جای خوبی بود و اتاقهای فراوان داشت. بعد از یکی دو ساعت بحث و نظر خواهی همه کلمۀ آریا را انتخاب کردیم که مخفف آریانا بود و برای همه افغانها قابل قبول بود. بدین صورت اولین کلینیک موسسۀ کمک به اطفال افغانستان در پشاور بنام کلینیک آریا افتتاح شد.

داکتر عبدالله بیحیث آمر کلینیک و آقای نوابی بیحیث مدیر اداری تعیین گردید. داکتر عبدالله با سببۀ طبابت در پشاور و شناختی که از داکتران و نرسهای افغان داشت، در مدت کوتاهی دوازده نفر داکتر، نرس و مامورین اداری را به حیث کارمندان کلینیک استخدام کرد. آقای نوابی هم لست مصارف کلینیک را تهیه کرده با مشاهدهٔ آن سرم گیج رفت، کرایۀ تعمیر، معاشات، تجهیزات طبی، دوا و دهها چیز دیگر، که هیچیک آن ارزان نبود...

یکی از مشکلات ماتیۀ دوا بود. من در اول فکر می‌کردم که میتوانم به آسانی از شفاخانه هوائی موسسات دوا سازی در امریکا کمک بخواهم و بهمین دلیل هم به همه وعده کردم که بهتری ادویه را به کلینیک خواهم فرستاد تا مریضان مجبور نباشند از دوا بی کیفیت پاکستان استفاده کنند.»

نویسندهٔ در آشنای کتاب، ثریا سدید راجع به آمدن طالب‌بهدار دیدگاه اول نوشته: «آمدن طالبان را به فال نیک گرفتم و با خود گفتم که حداقل مردم ما از باران راکتها رهایی یافتند و منم بعد از سالها به آروزم که تاسیس مکاتب است خواهم رسید. اما وقتی شنیدم آنها در اولین هفتهٔ که وارد کابل شدند و حاکمیت زن ستیزانۀ خود را با بستن دروازه‌های مکاتب بروی هزاره‌ها دختر اعلام کردند، بسیار ناامید شدم. باید بگویم که تعداد زیادی از مکاتب شهر کابل در زمان مجاهدین هم بخاطر عدم امنیت و گاهی بخاطر تعصب بسته بودند.

طالبان عقیده داشتند که کابل مرکز عیاشی و بی بندوباری و مکاتب این شهر زمینه ساز پخش مفکوره‌های منحط غربی است. از همین روزهایی مکاتب پسرانه راهم مسدود کردند و تنهابه مدارس دینی اجازهٔ فعالیت دادند. هزاران شاگرد و معلم صبورانه در انتظار روزی بودند که دروازهٔ های مکاتب دوباره به رویشان باز گردد، اما با گذشت هر روز طالبان بر قیودات شان می افزودند و قوانین احمقانهٔ جدیدی را وضع میکردند...»

«تا پاییز سال ۱۹۹۶ طالبان اکثر قسمتهای افغانستان را تحت حاکمیت خود قرار داده بودند،» «تحد شمال» «وادی پنجشیر و دوولایت دیگر در شمال افغانستان را تحت ادارهٔ خود داشت.

درواشنگتن هم چنین معلوم میشود که حکومت امریکا که سالها بود افغانستان را به فراموشی سپرده بود تازه از اوضاع ناسامان آنجا و حضور طالبان آگاهی یافته است. ستوالی که دولت امریکا به آن مواجه بود این بود که آیا طالبان را بحیث حکمروایان جدید و مشروع برسمیت بشناسد یا نه، از یکطرف کسانی که در پروژه‌های بر منفعت تیل و گاز طبیعی سهم داشتند بهانهٔ اینکه طالبان در افغانستان امنیت را برقرار کرده اند، میخواستند که دولت امریکا آنها را برسمیت بشناسد تا آنها بتوانند با احداث لوله‌های تیل و گاز مفاد کلانی بیجیب بزنند. از طرف دیگر نشرات بین المللی خبرهای وحشتناکی را از خشونت و محدودیتهای که طالبان برای زنان و دختران افغان وضع کرده بودند نشر میکردند، و این باعث گردید که موسسات حقوق بشر و حمایت از زنها در امریکا فعالیتهای متداوم و موثر خود را علیه طالبان براه اندازند...»

بالاخره کمیتهٔ روابط خارجی سنای امریکا جلسات سه روزهٔ را به منظور نظر خواهی از کسانی که به نحوی ارتباط به افغانستان داشتند، دایر نمود که در آن تعدادی از امریکاییان و افغانها اشتراک کرده بودند. منم درین جلسات دعوت شده بودم تا در مورد اوضاع افغانستان، وضع زنان و اطفال چشم‌بدهای خود صحبت کنم. در روز دوم جلسه افغانهایی که بعد دیگر با خواندن مقالات طولانی نظریات خود را ارائه کردند، من که فقط با چند یادداشت آمده بودم، وقتی دیدم که دیگران چند ورق منظم و تایپ شده بدست دارند، کمی مشوش شدم اما می دانستم که اکثریت شان سالهاست که به افغانستان نرفته اند و اوضاع رانتهای از راه رسانه‌های جمعی تعقیب کرده اند...»

بانوی حساس وطن ثریا سدید یکی از چشم‌بدهایش را چنین شرح داده: «تاریکترین روز: هر باری که از افغانستان بر میگشتم خود را ملامت می‌کردم که چرا بازم بدون محاسبه، مسئولیت یک

پروژهٔ جدید را بدوش گرفته ام. در سفر اخیر هم نه تنهابه صابره وعده کردم که مکتبی را در سنگان افتتاح خواهیم کرد، بلکه به آقای زاهد هم قول دادم که مصارف دوا ی کلینیک لوگرامی پردازیم. اما امیدیم که پولهای زیادی در حساب بانکی موسسه نیست و از تشویش اینکه شاید نتوانم مصارف پروگرامها و معاش مامورین را بپردازم، گاهی خوابم نمی‌برد.

در یکی از شبهای داغ تابستان که تازه خوابیده بودم، تلفون زنگ زد، با خود گفتم که حتما کسی از کلینیک پشاور موسسه است، چون دو هفته میشد که مصارف شانرا نفرستاده بودم، اما با تعجب صدای دوستم عزیز الرحمن را که در پشاور دفتر داشت شنیدم. بعد از تعارفات معمول گفت که از زندگی در پشاور خسته شده و تصمیم دارد دوباره به امریکا بیاید و اگر ممکن باشد نمایندگی موسسه اش را در امریکا تاسیس کند. گفتم میتوانم رهنمایی اش کنیم که موسسه اش را در امریکا ثبت کند و چون موسسه غیرانتفاعی است، مصرفی ندارد، اما باید جایی را برای دفتر در نظر بگیرد... گفت که هنوز روز دقیق آمدنش را نمیداند و مرا در جریان خواهد گذاشت.

روز بعد غلام عمر معاونم که چند ماه میشد با من کار می‌کرد، تلفون کرد که شاید یکی دو ساعت ناوقت ترید تر بیاید، اما هنوز چند دقیقه نگذشته بود که آمد و گفت که کسی در بیرون در منتظر است تا مرا ببیند. تعجب کردم و گفتم که با کسی وعدهٔ ملاقات ندارم اما میتواند بیاید، در باز شد و عزیز الرحمن باتیسم گفت: ببخشین، اجازه اس؟ بسیار تعجب کردم چون شب قبل برایم گفته بود که از پشاور تلفون میکند و وقت آمدنش به امریکا رانمی‌داند. گفتم که اگر میخواست غافلگیرم کند، موفق شده است.

عزیز بزودی دفترش را پهلوی دفتر من تاسیس کرد، و آدم با تجربهٔ بود و سالها بار مسئولیت تمویل کلینیکهای صحی متعددی را در افغانستان بدوش کشیده بود، و من میتوانستم از تجاربش استفاده کنم. بزودی او برایم سنگ صبوری شد و با حوصله مند ی به مشکلاتی که موسسهٔ ما با آن روبرو بود، گوش میداد. گاهی هم فکر می‌کردم که شاید حوصله اش بیشتر ناشی از علاقهٔ که بمن دارد باشد، چون هنوز یادم بود که چند سال قبل در پشاور گفته بود که دوستم دارد.»

«حدود دو ماه بعد از سفر به افغانستان با رندل به تماس شدم و گفتم که قاری بصیر معاون آقای زاهد کمرهٔ را که نماینده‌های امر با المعروف از ما گرفته بودند، از نزدشان گرفته وبه دفتر ما در پشاور فرستاده است، از تعجب فریادی زد و گفت: «باورم نیمایه باورم نیمایه، ثریا، سفر به افغانستان هیچوقت از یادم نمیره چرا که هیچ چیز قابل پیش بینی نبود.» (بعدر ارجع به سفر آینده ام ستوال کرد و گفت که میخواهد برای تکمیل فلم مستندش باز به افغانستان سفر کنند، اما منتظر است تا یکی از کمپنی‌های فلم سازی مصارف سفرش را بدهند. جواب دادم که شاید قبل از ختم سال دوباره به افغانستان سفر کنم، اما مطمئن نیستم.

یکی از روزها که برای رفتن به دفتر آمدگی می‌گرفتم و مثل همیشه تلویزیون را روشن کردم تا اخبار صبح را ببینم، تصویر برجهای تجارتی معروف نیویارک در پردهٔ تلویزیون ظاهر شد و متعاقب آن بدنهٔ طیارۀ رانسان داد که داخل یکی از برجهای شده و از شکاف عمیقی که بوجود آمده بود، دود غلیظی در فضای پخش میشود، با خود گفتم که اعلان بیمزه ایست و کمپنی‌های کارها که برای فروش بیمۀ حیات نمی‌کنند- آخر امکان اینکه یک طیاره به برج نیویارک بخورد و منفجر شود چند درصد خواهد بود؟ اما دیدم که موضوع واقعیت دارد. چند دقیقه بعد همانطوریکه خبرنگار اخبار را بصورت زنده پخش میکرد با فریاد گفت که طیارۀ دیگری به برج دومی نزدیک شده است، هنوز حرفش تمام نشده بود که طیاره به برج دومی اصابت کرد. بیالۀ قهوه از دستم افتاد و به زمین نشستم. بعد با عجله به دفتر رفتم تا موضوع را به دیگران بگویم...»

خوانندهٔ گرمای جریدهٔ مردمی امید، بقیه پیش آمد این واقعهٔ تراژیک را که ثریا جان با تفصیل نگاهشته، اکثر شما نیز جریان ۱۱/۹ را به چشم سردیده خواهید بود. در پی این رویداد و پس از حملهٔ امریکا به افغانستان و سقوط طالبان بعد از واقعهٔ ۱۱ سپتمبر، ثریا جان احساس راحتی کرده و نوشته است: ... روز بعد صابره را دیدم، او حالا زن خوش لباس بود با اعتماد به نفس و امید به آیندهٔ بهتر. رویم را بارها بوسید و با خوشحالی گفت که دیگر دوران مکاتب مخفی بسر رسیده وبه زودی دروازه‌های مکاتب بروی همه باز خواهد شد.

برای اولین بار به وزارت معارف رفتم، با وزیر حکومت انتقالی ملاقات کردم و گفتم چون موسسات بزرگ بین المللی بیشتر به مراکز توجه دارند، لذا ما میخواهیم اولین مکتب را در منطقهٔ پغمان اعمار کنیم. بعد یادآوری کردم بیشتر کمکهایی را که می‌آوریم، اعانۀ افغانهای مقیم امریکا است، تعجب کرد و گفت که فکر میکرد افغان‌هایی که در خارج زندگی میکنند و وطن شان را فراموش کرده اند!

(ص ۸)

داکتر غلام محمد دستگیر بروفیلد ، کولدرادو

سکندر مقدونی ظالم کبیر

در شماره ۱۰۵۳ امیدهفته نامهٔ مردم افغانستان تحت عنوان «شهبزاده ولیعهد عربستان سعودی»مقاله ام به نشر رسید. درصفحهٔ دوم پراگراف سوم تذکر داده بودم : «شهبزاده ولیعهد بلادرنگ به مجازات و برطرفی ها مانند سکندر مقدونی اقدام کرد.»«دوستانی چند با خواندن مقاله خواستند تااین جمله را توضیح کنم که اینک به صدای شان لیبیک گفته معلومات ذیل تقدیم میگردد:

سکندر، فرزند فلیپ دوم (۳۵۹ – ۳۳۶ ق. م) پادشاه مقدونیه است که در بیستم ماه جولای۳۵۶ ق. م ازمادری به نام المپسیاس (Olympias)خانم نمبرچهارم فلیپ در پیللا(Pella)مقدونیه تولد یافته در سال ۳۲۳ ق. م وفات یافته است. غبارمینویسد: «سکندر خودش راازطرف پدرمنسوب به هرکولیس، رب النوع قوت و از طرف مادر به، اشیل، قهرمان افسانوی یونان میدانست.»«شهبزاده سکندر، بنام سکندر سوم نیز یاد میشد، زیرا قبل از او دو سکندر دیگر هم وجود داشته است. به سن بیست سالگی وقتیکه پدر سکندر در سال ۳۳۶ ق. م توسط بادیگاردش بنام پاسانیاس (Pausanias)در وقت ازدواج کلیوپاترا خواهر سکندر به قتل رسید، بر اریکهٔ سلطنت مقدونیه تکیه زد. درباره سبب قتل فلیپ دوم نظریات مختلف وجوددارد که یکی آن شکست در مقابل پارس ها است. سکندر تاسن سی و دو سالگی کلان ترین امپراطوری جهان را از یونان تا هند تاسیس نمود. سکندر چند معلم داشت. یکی لیزیماخوس (Lysimachus) (۳۶۰ – ۲۸۱ ق. م) از قبیله ای تیسلییان بود که به او فنون نظامی وقت را که شامل اسب سواری، تیراندازی، شمشیر زدن و پرتاب زوبین بود تدریس نمود؛ زوبین یا زوبین نیزهٔ کوچکی است که دو نوک داشته در جنگهای قدیم به سوی دشمن پرتاب میکردند:

سپهدارتوران برآراست جنگ گرفت کوپال و زوبین به جنگ (فردوسی) کوپال = گرز آهنین

به نیزه کرگدن رابرکند شاخ به زوبین بشکند سیمرخ راپر (فرخی) ارسطواز ۱۳ تا ۱۶ سالگی به او فزیک، میتافزیک، ریاضیات، طب، فلسفه، مذهب، منطق، آرت و ادب بیاموخت. ارسطو، سکندر را به آثار «هومر»مخصوصاً ایلیاد (Iliad)آشنا ساخت ویک نسخه برایش تهیه و اهدا نمود. پسانتر، در جبهات جنگ سکندر آن نسخه را باخودمیداشت ومطالعه میکردوهمیش در دوران جنگها با استادش ارسطو به تماس میبود و به او نامه ها مینوشت؛ ارسطو به او گفته بود: «من دیگر چیزی ندارم که بتو بیاموزم و این تو هستی که باید با سیر درآفاق وانفس چیزهائی بمن بیاموزی.»

مؤرخ شهیر آوری Lucius Flavius Arrianusکه بنام زینوفون جوان نیز یاد میشود و از سال ۸۶ تا ۱۶۰ میلادی حیات داشته است سکندر را چنین معرفی میکند: «قوماندان قوی و خوش قواره که یک چشم آن سیاه چون شب و چشم دیگرش آبی مانند آسمان بود.»«ودر کتاب «رومانس سکندر»که مؤلف راستین آن نا معلوم است و مولفیکه معرفی شده قبل از نشر کتاب کشته شده بود؛ سکندر را هم به چشمان رنگهای مختلف یاد کرده است. ولی از نظر فزیکی چندان جذاب نبود. حتی به ستاندرد مقدونی او کوتاه قد، تند مزاج، عضلی و زیاد وزن بود. ریش کوسه ای داشت اما ریشش همیشه تراشیده میبود.

قراراتظهارات پلوتارخ که نام مکمل آن Lucius Mestrius Plutarchusبوده از سال ۴۴ تا ۱۲۰ میلادی می زیسته، سکندر خاصیت تشدد آمیز، عجول و حرکت آبی داشت که بدون شک در تصامیم او رول مهمی را بازی کرده است. با وجود لجوجیت و خیره سری و عدم توجه به اوامر پدرازیحث های منطقی استقبال مینمود. برای کسب دانش علاقه مفرط نشان میداد و فلسفه را دوست داشت. بسیار کتاب میخواند که تاثیر تعلیمات استادش ارسطو را منعکس می ساخت. بر خواهشات نفسانی کنترل نشان داده ولی در مقابل الکهول به زانو در آمد. وی در متحد ساختن مقدونیه استعداد خارق العاده از خود به یادگار مانده است.

نظر به استعداد نایل شدن به موفقیت های نظامی، فتوحات جنگها با وجود کثرت واستعداد قوی دشمن، سکندرقلب«کبیر» راگرفت و نظر به سربریدن ها، غضب خزانه و قتل عام مردم نظر به اسناد تاریخی ذیل من به او لقب «ظالم کبیر»(هدا کرده ام.

بعد از رسیدن بمقام پادشاهی مقدونیه، خویش قریب خود «امیتاس چهارم»(راهه دار آویزان نمود به ترس اینکه مبادا روزی انتقام گیرد؛ پدرسکندر پادشاهی اورا که طفل بود نپذیرفت و خود را پادشاه اعلان کرد. دو برادر شهبزادهٔ مقدون رابنাম های «هیریومینیس»و «ارهبیوس»بجرم دخالت در قتل فلیپ دوم پدرش به قتل رسانید. شهبزادهٔ سومی که هم نامش «الکساندر»بود و به او بیعت نمود مورد عفو او قرار گرفت. مادرش «المپسیاس» هم انباق خود و دخترش «المپیا»(را زنده به آتش کشید.

بعد از موفقیت در جنگ «گرانیکوس»خزانةٔ مرکز ولایتی شهر «سادیس»را به تصرف در آورد.درسال ۳۳۲ ق.م بر شهر«تایر» که یک شهر مذهبی مسیحیت در جنوب لبنان بود حمله برد و به مقاومت شدید شان روبرو گشت. بعد از فتح شهر، همه جوانان سن عسکری را قتل عام نمود و زنان و پسران شان را برای غلامی و کنیزی به فروش گذاشت.

بعد از فتح تایر و انهدام کلی ان شهر در «غازه»که استحکامات و قلعهٔ نظامی در فراز تپه داشتند هم سکندر به مقاومت شدید روبرو گشت. ولی بعد از سه حملهٔ ناکام، با کمک دهقانان و باشندگان محل راه رسیدن به استحکامات را پیدا نمود و موفق به فتح شده و به ما خاطر نشان میسازد که همیشه مار آستین عامل شکست مقاومت های ملی است. با ظلم و بیرحمی بیحد مردان سن عسکری را سر برید و زنان و کودکان شان را به فروش گذاشت.

بیسوس، حاکم باختر راهه اساس اظهارات پلوتارخ بیوگرافر و مقاله نویس، سکندربا شکنجهٔ غیر انسانی چنین به قتل رسانید:«در باکتريا به اساس رواج محل بیسوس در بین دو درخت برده شد. شاخ های قوی درخت را پایان آوردند و یک پای بیسوس دریک شاخه درخت و پای دیگر او را به شاخهٔ دیگر محکم بستند: بعد شاخه های درخت رها گردید و بیسوس به دو پارچه پاره گردید.»بیسوس کسی است که داریوش سوم، اقربای خود را کشت و خود را جانشین وی اعلان کرده میخواست در مقابل سکندر جنگ گوریلابی به راه اندازد ولی با شدیدترین و بی رحم ترین جزا به کیفر اعمال خود رسید و مقولهٔ «ای کشته کی را کشتی تا کشته شدی زار»(را به اثبات رسانید.

بعد از فتح بابلون، بطرف سوسا یا شوش یکی از پایتخت های هخامنشی ها بحرکت افتاد و خزانهٔ شان را غضب نمود. در جنگ «دروازهٔ پارس»درشهر برای پنج ماه متوقف شد و برای عساکر خود اجازه داد که هرچه به دست آورده میتوانند به تاراج ببرند. درینوقت است که درقسمت شرقی قصر خشایارشاہ حریق رخ داد و فکر میشود که به قصد انتقام حریق اکروپولوس آتن توسط قشون پارس در جنگ دوم خشایارشاہ اول پادشاه پنجم هخامنشی ها صورت گرفته باشد؛ روز بعد از حریق سکندر ازین کار خود متأسف بود.

سکندرخواست روش پارسیان مخصوصاً طرزلباس ودستبوسی ویابوسی بزرگان وروحانیون شانرادر دربارخودرایج سازدولی برای مقدونیان همراکش پسندیده نبود و ازینرو برای قتل او توطئه ها چیدند. بناء، در سال ۳۳۰ ق.م درنواحی هرات امروز توطئهٔ اول چیده شد اما کشف گردید. جنرال فلوتاس یک افسرمجرب را نظربه اینکه «چرا اورا هوشدار نداد»(بعد از زجر و شکنجه بیرحمانه به دار کشید. علاوتا، پدر جنرال را که «پارمینیون»نام داشت و از حادثه کاملاً بیخبر بود ویک مردصادق خزانه دار اکباتانا (همدان امروز) بود هم امر دادکه «کشته شود!»(تا مباداد روزی انتقام پسرش را بگیرد. همچنین، مرد بیگناه دیگر را که حیاتش را در جنگ گرانیکوس نجات داده بود وقتیکه نشئه بود و از پذیرش روش پارسیان براو با لهجه ای بلند انتقاد کرد؛ بیرحمانه با دستان خود به قتل رسانید واین صحنه ازطرف نقاشان، با مهارت قابل وصف، ترسیم که به زیب موزیم های آرت افزوده است.

توطئه دوم درسال ۳۲۷ در نواحی افغانستان امروز رخ داد: یکی از پیش خدمتان در بارش بنام هیرمولاس با کالیس تینیس مورخ رسمی سکندر که از روش پاری اوخوش نبودندمتهم شدند. آررین درکتاب Anabasis of Alexanderسزای شان را چنین بیان داشته است: «مؤرخ و پیشخدمتان در شکنجهٔ دندانه دار جزای عذاب کش دیده به زودی جان دادند.»

جنرال کراتیروس سیزده هزارعساکرهریائی (هرات امروزافغانستان) را که در لابلاى سخره های مفروش با درختان انبوه اخذ موقعیت کرده بودند آتش زد و همه را طعمهٔ حریق ساخته به خاکستر مبدل ساخت.

کمبوجاس ها دعوت تسلیمی سکندر را رد نموده زنان درکنار شوهران شان با شعار «مرگ شجیعانه بهتراست از زندگی خجالت بار وشرمسار»به مقاومت پرداختند. در مساگا نواحی سوات امروز سکندر با جنگ خونین روبروگشت وزخم شدید درمفصل پای خودبرداشت. قراراتظهارات کورتیوس، نه تنها سکندر تمام باشندگان مساگا را قتل عام نمود بلکه منازل را هم به خاک یکسان ساخت. عین قتل عام را در«اورا»(نزدیک مساگا نیز انجام داد.

در راه برگشت بسوی مقدونیه دریافت که یکتعداد حکمرانان و والیان نظامی او ازدوری اش استفاده نموده ازمقام های خود سوءاستفاده کرده اند؛ همهٔ شانرا به دار آویزان کرد. همچنین دید که محافظین مقبرهٔ سیروس کبیردر «پاسارگاد»(در حوالی کرمان امروز در وظیفه بی توجه بوده اند؛ همهٔ آنها را هم به دار آویخت.

رفیق صمیمی او هیفستیون نام داشت که درائر مریمی یا تسمم وفات یافت و سکندر را بسیا رغمنگین و مضطرب ساخت و به الکهول بیش از بیش پناه برده پس از یازده روز مریمی، تب و ضعفی که امکان دارد مسموم شده باشد جان داد. روی اسباب مرگش بحث های زیاد صورت گرفته است.

بزودی بعد ازوفات سکندر تفاوتها و رقابتهادر مقدونیه ظهور نمود. بابلون مرکزفعالتهای جنرال ها شد، وحدت ملی مقدونیه برهم خورد و «دیودیچی ها»یا جانشین ها که متشکل از اعضای فامیل، جنرالها و رفقای سکندر بودند امپرتوری وی را پارچه پارچه ساختند به اندازه ای مقدونیان ضعیف شدند که در جنگ سوم مقدونیه با رومن ها شکست فاحش نصیب شده آزادی خود را از دست دادند و نامی از امپراطوری سکندر بجز از صفحات تاریخ نماند که ما بخوانیم و باید درس بگیریم؛ معتقد شویم که بار کج هیچوقت به منزل پایدار ختم نمیشود.

سکندرشوق کشورگشائی داشت و فعالتهای ظالمانهٔ او برخودش که امروز قرن ها بعد «ظالم کبیر»(آ یاد میشود، بر بازماندگانش که کشته شدند و بر مملکتش که پارچه پارچه و بلاّ خره مستعمره و غلام رومن ها شدند، انجامید و آنچه قرآن مجید در باره ظالمان بما تعلیم داده است ثابت ساخت: مجموعاً قرآن مجید درحدود دوصد آیت متبرکه درباره ظلم، ظالم و مظلوم هدایاتی داده است که با چند مثال محدود به این بحث با استفاده از تفسیر کابلی، ترجمهٔ پیام نور و تفسیر معارف القرآن پایان میبخشم:

نیست ستمگاران (ظالمان) راهیچ یاری دهنده (سورهٔ المائده جزء ۶ آیت ۷۲.

لعنت خداست بر ظالمان (سورهٔ الاعراف جزء ۸ آیت ۴۴.

الله راه نمی نماید گروه ظالمان را (سورهٔ التوبه جزء ۱۰ آیت ۱۹. درباب آنانکه ظلم کرده اند هرآئینه ایشان غرق شدگان اند.

سورهٔ هود جزء ۱۲ آیت ۳۷.

اجازه (جهاد) داد شده به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده به خاطر اینکه مورد ظلم واقع شده اند وبه درستی که خدا بر یاری آنها هر آئینه قادر است (سورهٔ الحج جزء ۱۷ آیت ۳۹)

و هرگز نیستیم ما هلاک کنندهٔ قریه ها مگر (درحالیکه) مردم آن ظالم باشند. سورهٔ القصص جزء ۲۰ آیت ۵۹. /

قصص الانبیاء (دنباله ازصفحهٔ هفتم)

آوردندگان به اورا ازعذاب رهانید وبرای تحقق بخشیدن به وعدهٔ صالح وپشتیبانی ازپیامبرش، عذاب وعقابش را برکافران نازل نمودوبه علت ستم هایی که کرده بودند، صاعقه آنان را دربرگرفت ودرخانه هایشان بیجان برروی زمین افتادند وبدان چسپیدند وقصرهای بلندی که برپاکرده بودند، اموال زیادی که اندوخته بودند ... نتوانستندآنان را ازعذاب الهی نجات بخشند.

صالح علیه السلام سرانجام آنهارا دید، زمانیکه تبدیل به پیکره های خشک ویجان شده بودند وخانه هایشان که خالی ازسکنه وویران شده بود، روی از آنها برتافت درحالیکه افسوس در دروش لانه کرده بودوحسرت واندوه نزدیک بود که بند دلش را پاره نمایند، (وگفت: ای قوم! درواقع من رسالت پروردگارم راهه شماابلاغ نمودم وشما راپند واندرز دادم، اماشمانصیحت کنندگان را دوست نمی داشتید.)- سورهٔ اعراف، آیهٔ ۷۹ /

روایتی از عجایب لتولریخ!**(جیره بندی علم و دانش)**

از حواشی عجایب التواریخ مستفاد کردندی که در ازمنه های ماضیه و ایام قدیمیه، در جوار بلاد چین و ماجین، سرزمینی بودندی به اسم و رسم افغانه که پادشاهی بغایت لجوج و یک دنده مر آنرا حکمرانی کردندی. حاکم، فرزندان و نواده گان و نبیره گان و نتیجه گان غفیری داشتندی که از علوم و فنون بی بهره و بیوسته در جنگ و جدل بودندی و از بام تا شام خون آدمی زاده گان ریختندی. اماروستازادگان شریفی درآن بلاد زیستندی که دایم الوقت در فکر و ذکر مشغول بودندی و در کسب علم و فن کوشیدندی و تجربت کردندی.

پادشاه که خود را اشرف الاغنیاء و سردارالمفکرین دهر خواندی، روزی از روزها در چرت فرو رفتندی و با خود گفتندی که بقای سلطنت وی رانایابد و نشاید که شهبزاده گان، جاهل و کودن بودندی و رعایا و روستازاده گان عالم و دانشمند. قاصدی پیش دانشمندی فرستادندی که مرین بی خردان را تربیت کردندی، مگر که عاقل شدندی و وارث سلطنت وی گردیدی. به همین منوال حاکم فرمان دادندی که منبعد علوم و فنون نیز چون کاه و جو، جیره بندی شدندی تا عدالت در میان آدمیان برقرار شدندی.

روز گاری بر آنان گذشتندی. تعلیم وسبق دانشمند، مرآن جاهلان را سود نبخشیدی. دانشمند به پادشاه دستخط گسیل نمودی و با گلابه گفتندی که ارجمندان کودن حضر تعالی عاقل نشدندی بل در عوض، من فقیر و فقیر و بی تقصیر رادیوانه و مجنون کردندی. و این نظم را خدمت پادشاه مرقوم نمودندی:

چون بود اهل انتحار و ترور از جنایت در او اثر باشد
هیچ سهمی نکو نخواهد کرد آدمی را که اهل شر باشد
انتحاری گرش برنده دانشگاه جاهلی است و پرخطر باشد
کی توان فاریابی یاتحاری گفت آنکه را مسکش، کتر باشد
روی خوبی نبیند آن ملکی پادشاهش که بی بصر باشد
(اقتباس ازباب الاحوال الامراء، مجلد ۳۹ ورق ۴۲۰)شبکهٔ اطلاع رسانی

از قصص الانبیاء صالح علیه السلام

قوم عاد بخاطر گناهان شان هلاک شدند و خداوند سرزمین و دیار آنان را به قوم ثمود واگذار کرد و قوم ثمود جای قوم عاد را در آن گرفتند و پیش از پیش به عمران و آبدانی آن سرزمین همت گماشتند، چشمه حاجاری ساختند، باغ ها و بوستانها ایجاد کردند و کوهها را تراشیده در میان آنها خانه ها ساختند، و از نابسامانی های روزگار و حوادث بد آن درامان بودند و در ناز و نعمت و رفاه و آسایش به میبردند، اما خداوند را شاکر نبودند و بر فضل و نعمتش اوراستایش و سپاس نمی کردند، بلکه به ظلم و سرکشی و فساد بیشتر در زمین پرداختند، از حق و حقیقت دورگشته بیشتر تکبر ورزیدند و بجای خداوند یگانه، بت هارا پرستیدند و برای خداوند شریک قابل شدند و از آیات و نشانه های او روی بر گرداندند و گمان نمودند که در آن نعمتها جاودانه اند و در آن ناز و نعمت هارا می شوند .

خداوند صالح را که از لحاظ نسب، شریف ترین آنها و از لحاظ حلم و عقل برترین آنها بود، بسوی آنها مبعوث نمود و او نیز قومی را به عبادت خداوند فرا خواند و ایشان را به یگانه دانستنش تشویق کرد و به آنان اعلام نمود که خداوند است که آنان را از خاک آفریده و زمین را به وسیله آنان آباد نموده و آنان را در زمین جایگزین نموده و نعمتهای آشکار و پنهانش را به آنان ارزانی داشته است، و سپس آنان را از عبادت بت هانهدی نمود، چرا که بتها نمی توانند سود و زبانی به آنان برسانند و سود و زبانی در دست ندارند و به هیچ وجه نمی توانند آنان را از خداوند بی نیاز سازند.

صالح علیه السلام روابط خویشاوندی و پیوندهای نزدیک نسبی خود با قومش را به آنان یاد آورد و شد زیرا که آنان از قوم و عشیره او بودند و او خیر خواه آنان بود و سدشان را میخواست و در جهت خیر آنها کوشش میکرد و نیت بدی نسبت به آنان نداشت و شری برایشان نمیخواست. از آنان خواست که از خداوند طلب بخشایش و غفران نمایند و از گناهانی که مرتکب شده اند، بسوی او توبه کنند، زیرا خداوند بت آنکس که او را بخواند نزدیک است، به آن کس که از او بخوهد، جواب میدهد و برای آنکس که بسوی او باز گردد، شنو است و توبه اش را می پذیرد.

در مقابل، گوشه های قوم صالح ناشنوا شده و دروازه قلب هایشان بسته شده و برجشمان شان پرده افکنده شده بود، نبوتش را انکار نمودند و دعوتش را به باد استهزا گرفتند و گمان نمودند که دعوت او دور و برکنار از حق و راستی است و سپس به سرزنش او پرداختند و چنین سخنانی را از فرد اندیشه ورز و عاقلی چون او بعید دانستند و به او گفتند: ای صالح! ما همواره توافردی یافته ایم دارای اندیشه روشن و رأی و نظر درست و علامتهای خیر و نکویی و نشانه های خرد و بلوغ فکری بر تو هویدا بود و ما ترا بهترین ذخیره برای روز مبادا و حوادث ناگوار در نظر گرفته بودیم تا با نور عقل، تاریک هاروشن و بانظریات صحیح مشکلات کنشوده شوند و امیدوار بودیم که در هنگام سختی و بلا تو پناهگاه و پشتوانه ما باشی، اما اکنون به هذیان و یاهوه گویی روی آورده ای و از چیزی عجیب و ناپسند سخن میگوئی، این چه چیزی است که ما را به آن دعوت می کنی؟ آیا ما را از پرستش آنچه پدران مان می پرستیدند، باز میداری در حالیکه با آن بزرگ شده و به آن دل بسته و عادت نموده ایم، از طرف دیگر ما در دعوت تو بسیار شک داریم، به سخنان اطمینان نمیکنیم و اعتمادی به صدق دعوت تو نداریم و هرگز آنچه را که پدرانمان را بر آن یافته ایم ترک نمی کنیم و از هوی و هوس تو پیروی نخواهیم کرد .

صالح آنانرا از مخالفت با خود بر حذر داشت، رسالتش را در میان آنان اعلان نمود، نعمتهایی که خداوند به آنان ارزانی داشته بود به یادشان آورد و آنان را از خشم و قدرت و عذاب خداوند ترسانند، و برای اینکه هرگونه شک و شبهه را از درون آنها بزدايد به آنان گفت که در وراى دعوتش بدنال هیچ سود و منفعت شخصی نیست، چشم به غمیتمی ندوخته، خواهان دستیابی به ریاست نیست و در عوض نصیحت کردن و هدایت آنان اجر و مزدی از آنان نمیخواهد و اجر و مزدش تنها با خداست که پروردگار جهانیان است .

عده از ضعف و ستم دیدگان قوم به صالح ایمان آوردند، اما اشراف و بزرگان قوم که تکبر میورزیدند به لجاجت خود پافشاری کردند، به سرکشی خود ادامه دادند و همچنان به پرستش بتهای خود چنگ زدند و به صالح گفتند: تو عقلت را از دست داده ای و راه صواب را گم کرده ای به گمان ما کسی، جن خودش را بر تو انداخته یا ترا جادو نموده است که اینگونه چیزهایی را که بدان ناآگاهی هذیان میگوئی و سخنی را که خود هم نمیدانی، بر زبان می آوری، تو جز بشری مانند ما نیستی و نست شریف تر از ما و نست برتر از ما نیست و از لحاظ و جاهت و ثروت از ما بیشتر نداری و در میان ما کسانی هستند که برای پیامبری از تو شایسته ترند،

چیزی ترا به این راه و روش نکشاند جز آنکه تو مایل به بزرگ ساختن و بزرگداشت خودت هستی و ریاست بر قوم خود را می خواهی !

آنان کوشیدند که صالح را از دینش بازدارند و از دعوتش منصرف گردانند و به گمان خود به او چنین نشان دادند که اگر آنان به او ایمان بیاورند، از راه راست و استوار دورگشته و منحرف شده اند. صالح به تهمت های آنان توجه نکرد و یاهوه گویی هایشان را نشنیده گرفت و به آنان گفت: ای قوم! اگر من با وجودیکه پروردگارم هدایتم فرموده و از جانب خود رحمتی به من داده است، از راه و روش شما پیروی کنم و از پروردگارم نافرمانی نمایم، آنوقت دیگر چه کسی من را از عذاب او درامان نگه خواهد داشت و از عقاب او محافظت خواهد کرد؟ در حقیقت شما افترا میبندید و دروغ میگوئید.

هنگامیکه قوم صالح دریافتند او بر رأی و نظر و راه ق خود چنگ زده و پا فشاری میکند، متکبران قوم ترسیدند که پیروانش زیاد شوند و یاری دهندگان قدرت بگیرند و بر آنان گران آمد که صالح مرشد و راهنمای قوم و در نابسامانی ها پناهگاه آنها شود و همانند ستاره درخشان در تاریکی هاراهگشای آنان باشد و آنگاه درین صورت مردم از آن اشراف و متکبران رو بگردان شوند و در هر امری دست بدامن صالح شوند و در هر غم و مصیبتی دروازه خانه او را بکوبند و بدون شک او نیز آنان را به سمت نزدیک شدن به خداوند هدایت مینماید و موانع رسیدن به خداوند را از پیش پای آنان بر میداشت. ازین رو اشراف از زوال دولت و تضعیف قدرت و سلطه خود در هراس افتادند و خواستند که عجز و ناتوانی صالح را برای مردم آشکار نمایند و از او نشانه برای درستی گفتار و معجزه آشکار برای صدق رسالتش طلب نمودند. صالح (ع) به آنان گفت: معجزه من این شتری است که (از دل صخره هابیرون می آید) آب یکروز سهم اوست و تمام آن را مینوشد و یک روز هم سهم شما باشد و شما (توبت رارعايت کنید) و آن را به حال خود بگذارید که در زمین خداوند به چرا بپردازد.

مردم قبلا هرگز شتری را ندیده بودند که یک روز تمام آب را بخود اختصاص دهد و پیش آنها اصلا سابقه نداشت که کسی یایوانی یکروز تمام آنان را از نوشیدن آب منع نماید و در این شکی نیست که صالح با پافشاری قوم خود بر کفر و جنگ زدن آنها به باطل آشنا بود و میدانست که انکارکننده از آشکار شدن حجت و دلیل طرف مقابل ترسان و نگران، و از وضوح برهان او در هراس است و ظاهر شدن شاهد و نیرومندی دلیل طرف مقابلش، خشم و کینه پنهان او را تحریک میکند، ازین رو از احتمال اقدام آنان به کشتن شتر ترسید و ایشان را از دست درازی نسبت به شتر پر هیز داد و به آنان گفت: بابت بد به شتر دست درازی نکنید زیرا اگر چنین کنید عذاب نزدیکی شمارا در بر خواهد گرفت.

شتر مدت زمانی در میان قوم باقی ماند، در زمین خدا میچرید، روزی برای نوشیدن آب می آمد و روز دیگر از آن کناره میگرفت. بدون شک وجود شتر در میان قوم باعث شده بود که تعداد زیادی از افراد قوم به صالح تمایل پیدا کنند زیرا با معجزه شتر، درستی رسالت او برایشان روشن شده بود و قومش به درستی ادعای پیامبریش یقین یافته بودند. این مسأله باعث نگرانی اشراف و بزرگان قوم شد و ترسیدند که دولتشان پایان یابد و سلطه و قدرتشان زوال پذیرد. آنان به ضعف و ستم دیدگان قوم که در دل های شان نور ایمان تابیده و درونشان با آن روشن و آباد شده و گروهی آن شده بودند، گفتند: آیا شما معتقدید که صالح فرستاده پروردگارش است؟ آنان گفتند در حقیقت ما به آنچه که او برای آن فرستاده شده، ایمان داریم اما بیشتر قوم هیچگونه نرمشی از خود نشان داده و از کار خود دست برنداشتند، بلکه کفرشان را آشکارا اعلان و صریحاً به تکذیب مومنان پرداختند و گفتند ما به آنچه شما به آن ایمان آورده اید کافریم و به آن اعتقاد نداریم !

شاید این شتر حیوان متمایز و قوی هیکلی بوده باشد که چهار پایان قوم را رم میداد و شتران شان را می ترساند و از اینرو وجودش میان آنان مایه ناخوشنودی قوم گشته بود و از طرف دیگر اختصاص دادن یکروز معلوم به توبت آب او و یکروز به مردم، گاهی باعث میشد که در زمان نیاز مردم به آب، شتر مانع آنها از آب شود و مردم در آنروز نتوانند به آن دست یابند.

و یا شاید انگیزه های شر و باطل، آنان را به سمت پنهان نمودن این آیت آشکار الهی و پوشاندن آثار واضح دال بر معجزه بودن آن سوق میداد، زیرا آنان میدیدند که به سبب شتر، دلها مجذوب صالح شده و روانهای به او مایل شده اند ازین رومیترسیدند که تعداد ایمان آورندگان به او زیاد شوند... آنان شتر را خطری بسیار و حشتناک و بزرگ شمرده تصمیم به پی کردن و کشتن آن گرفتند. در مورد قتل او بسیار اندیشیدند و جوانب کار را موشکافانه سنجیدند اما تنها از کشتن آن در هراس بودند و از هلاک خویش بیم داشتند، و هر زمان که عازم کشتن شتر میشدند بیم و هراس آنان را در پیچیده و ناامید باز میگشتند!

شرح اشتراک هفته نامه امید

ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰ دالر - یکسال (۸۰) دالر

کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر = یکسال (۹۰) دالر

سایر کشورها: ۶ ماه (۵۰) دالر - یکسال (۱۰۰) دالر

Omaid Weekly

12286 Ashmont Ct #202

Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel/Fax : (703) 491-6321

Email: mkqawi471@gmail.com

تا این که دست به دامان زنان شدند تا عشو و ناز و فریبندگی و زیبایی خود را بکار گیرند و اگر زنی دستوری بدهد مردان با جان و دل اطاعت میکنند و برای تحقق آرزوهای او گوی سبقت می ربایند. و اینجا آن زن، همین «صدوق دختر محیا» (اشراف زاده) ثروتمند است که خود را بر مصدع بن مهرج عرضه مینماید به شرطی که او شتر را که معجزه آشکار صالح است، پی نماید و آنجا عزیزه پیر زن کافراست که «قدار بن سالف» (راه سمت خود خوانده و یکی از دخترانش را به او عرضه نموده است و از او نه بخششی میخواهد و نه هدیه و نه مالی، فقط از او میخواهد که شتر را از پای در آورد، شتری که دلها را بخود متمایل نموده و شعله های ایمان را در دل های مومنان فروزان کرده بود، و از طرف دیگر خاری در چشم بزرگان قوم و آبی در خوابگاه آنان است که یک روز نوبت آب آنها را بخود اختصاص داده بود و چهار پایان آنها از او رم میکردند.

اغوی این زنان با میل و هوای خود آن دودمرد بهم پیوست و در درون آندو کار گرفتند، به آنان نیروی بیشتری بخشید و جرئت پیدا کردند (تابه نیت شوم خود عمل نمایند)، آنان به میان قوم رفتند و دنبال کسانی بودند تا به آنها کمک و در انجام عمل از آنها پشتیبانی کنند که هفت نفر دیگر از میان قوم به آنها جواب مثبت دادند و همراه آندو رهسپار شده به کمین شتر نشسته منتظر رسیدن آن شدند. هنگامیکه شتر از آبشخور خود باز میگشت و می آمد، مصدع بن مهرج که در راه شتر کمین کرده بود باتیری به ساق پای شتر زد و قدار بن سالف با شمشیر به آن حمله ور شد و ضربتی بر زانوئ آن وارد کرد به گونه که شتر بر زمین افتاد و سپس نیزه برگردن او زد و حیوان را ذبح نمود و اینگونه از بار غم بزرگ و سنگینی که بر دوش داشتند، راحت و آسوده گشتند و برای رساندن آن خبر خوش بسوی دوستان شان بازگشتند، مردم به استقبال آنان آمدند آنگونه که گویی به استقبال فرماندهی پیروز و پادشاهی فاتح میرفتند و در پیشواز آن دو فریادشادی سردادند و هرگونه ستایش و تعریف را تا آن دونمودند !

آنان شتر را پی کردند و کشتند، از دستور پروردگارشان سرباز زدند، آنچه را در درون داشتند آشکار نمودند و تهدید صالح را ناچیز انگاشته و به او گفتند: ای صالح ! اکنون اگر تو از پیامبران هستی، آنچه را که بما وعده داده بودی بیاور! صالح به آنان گفت من شما هوشدار دام که به شتر آسیب نرسانید و آنرا از این نبرید، اما شما به گناه دست یازیدید و مرتکب جنایت شدند، پس سه روز در خانه های خود بمانید و بعد از آن عذاب شمارا در بر خواهد گرفت و عقاب الهی نهایت کار شما خواهد بود و این وعده است که در آن دروغی نیست.

شاید صالح باتعین این وعده و مهلت میخواست آنها را به توبه و بازگشت به سوی خداوند راغب نماید و به گوش فرادادن به دعوت خویش تشویق نماید، اما شک و گمان هنوز هم در درون آنها ریشه دوانیده بردل های شان چیره بود و آنان به خود نمی آمدند و هوشیار نمی شدند، بلکه وعده های صالح را دروغ و هوشدار هایش را دور از حقیقت مینداشتند و همچنان به تحقیر و استهزای خود ادامه دادند و از او خواستند که در آوردن عذاب آنها عجله نماید و وعده را که داد بر آورده نماید ! صالح به آنان گفت: ای قوم! چرا قبل از دست یافتن به خیر و نیکی، برای رسیدن به بدی هاجله میکنید؟ چرا شما از خداوند طلب مغفرت نمی کنید شاید که مورد ترحم قرار بگیرید.

اما آنان در گمراهی فرورفته و نفس خود را تسلیم انگیزه های شر و بدی نموده بودند، به صالح گفتند ما تو و بیارانت را به فال بد گرفته ایم! و سپس چند نفر از قوم صالح گرد هم آمدند و هم قسم شدند که در تاریکی شب پنهانی به صالح حمله کنند و او و خانواده اش را در حالیکه مردم در خواب آریده اند، بدون اینکه احدی آنرا ببیند از میان بردارند و پیمان بستند که این مسأله را بعنوان یک راز میان خود نگهدارند و با هیچکس در میان نگذارند.

آنان نسبت به صالح نیتی شرورانه کردند و تصمیم نهایی به قتل او و خانواده اش گرفتند به گمان اینکه با این کار از عذاب درامان خواهند بود، اما خداوند به آنان مهلت نداد بلکه فریب شان را باطل نمود و مکرشان را به خودشان برگرداند و صالح را از توطئه آنان نجات بخشید و او و ایمان (دنباله درستون سوم صفحه ششم)

کتاب (یادداشت‌های استادخلیل الله خلیلی) توسط بانوماری خلیلی ناصری و آقای افضل ناصری، به تازگی به زبان انگلیسی ترجمه شده است. علاقمندان میتوانند نسخه آنرا از مرجع ذیل بدست بیاورند:

Memoirs of Khalilullah Khalili: An Afghan Philosopher Poet – A Conversation with his Daughter, Marie (ISBN-13: 978-0615889726, 554 pages, \$19.99) is available in paperback in English and Persian at www.amazon.com.

Amid Weekly

The Most Widely Read Afghan Publication in the World

Volume 27, Issue No. 1054, January 22, 2019, ISSN 1098-8777

Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel : (703) 491-6321 Email : mkqawi471@gmail.com

خاطرات استادان و شاگردان

لیسه عالی حبیبیه

بزودی کتابی شامل تاریخچه و خاطرات استادان و شاگردان لیسه عالی حبیبیه همراه با عکسهای تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفاً هر چه زود تر شرح حال و سرگذشت و خاطرات خود را به آدرس هفته نامه امید ویا ایمیل ذیل تا آخر ماه دسمبر ۲۰۱۸ ارسال دارند. تلفون ۴۶۰۴-۴۳۵-۰۷۱
mkqawi471@gmail.com
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge VA 22192 U. S. A.

نظری به انتشارات تازه (دنباله از صفحه پنجم)

باغوروجواب گفتم: وزیرصایب، افغانها سالهاست که موسسه ماراکمک می کنن و تا به حال صدها هزار نفر در افغانستان و پشاور از همی کمکهای شان استفاده کدن، بعد باتسم گفتم که افغانها وطن خود را فراموش نکرده اندومن یکی از آنها هستم. «
«دریک صبح روشن و آفتابی سنگ تهداب اولین مکتب راروی خرابه های مکتب قدیمی در پغمان گذاشتیم و خطاب به صدها شاگرد و مردمی که در صحن باغ مکتب جمع شده بودند، گفتم: شمانی دانید که من چندسال منتظر همین روزی بودم- حدود ده سال، هر باری که به افغانستان می آمدم و کمکی می آوردم میدانستم که کمک من فقط چند روزی دوام میکند و طفل خسته و برهنه پای وطن بازگرسنه و سرگردان میماند. ولی این بار برای تان تحفه تعلیم و تربیه را آورده ام که چراغ راه تان خواهد بود تا در پرتو آن تهداب زندگی نوین و بساعادتی رابگذارید. بلی من منتظر همین روز بودم. حالا که بعد از سالها خورشید صلح جسم خسته افغانستان را بانور خود مینوازد، وقت آنست که فرزندان این سرزمین بیاخیزند و هسته های امید رادر زمینهای خشکیده اش بکارند. امیدم برنی است که باز سقفا و دیوارهای مکاتب سر بلند کنند تا نسل های نو زندگی جدیدی رادر پرتو دانش آغاز کنند. هموطن من، بگذار سهم من و تو برای باز ساختن افغانستان فراهم ساختن زمینه های خواندن و نوشتن به نسلهای آینده باشد...»

آن شب، خسته از فعالیتهای روز اما خوشحال از اینکه یکی از آرزوهایم بر آورده شده، روی صفحه جدیدی از کتاب خاطراتم بیتی از رازق فانی را نوشتم:

خواهد بچشم خویش ببیند شکست شب

در انتظار جلوه فردا است قلب من
معرفی مختصر کتاب روشنگر و نمونه تلاش و مساعی راستین یک بانوی وطن دوست، ثریاجان سدید رابه آرزوی صحت و سعادتش و با ذکر دو مصرع رازق فانی، که بیانگر احساسات این بانوی فرهیخته افغانستانی در دانش و فداکاراست، خاتمه میدهم:

ریشه ما، ساقه ما، برگ ما ذره ذره هستی ما، مرگ ما
جمله رامدیون آن آب و گلیم وای اگر بیوند هارا بگسلیم!

تصحیح ضروری

مطالعین گرامی، آرزو مندم یک جمله پراگراف ۸ صفحه پنجم شماره ۱۰۵۳ امید را که راجع به دوران زندان شادروان میرغلام محمد غبار باتذکر از جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ نوشته ام، چنین تصحیح نموده ممنون سازند.

در عوض «مورخ فقید میرغلام محمد غبار که در قطعه شعر دیگری از زندان بنام یک شاعر و روشنفکر چنین پیغام میداد»، پراگراف ذیل که نقل از صفحه ۸۳۶ است، تصحیحا مورد مطالعه قرار دهند: «یک شاعر و روشنفکر (از گروه دوم) در بین این ویرانی و انهدام کشور، جوانان را به مبارزه دعوت کرده چنین گفت: تا کی از جور و ستم، شکوه و فریاد کنید- سعی بر هم زدن منشاء بیداد کنید... هر کجا لاله رخی با قدسروی دیدید- یک نفس یاداز این (جلوه) ناشاد کنید.»

قرار صحبت تلفونی با دوست عزیزم حشمت خلیل غبار که این موضوع را روشن نمود، قطعه شعر متذکره اثر مرحوم محمد کریم نزهی باتخلص شعری «جلوه» میباشد.

باعرض حرمت داکتر لطیفی

مولینا جامی... (دنباله از صفحه پنجم)

شیخ صدرالدین قونوی، به نام نقد النصوص... بهارستان که یکی از بهترین کتابهای جامی است به سبک گلستان سعدی و دارای هشت باب است. این کتاب مشتمل است بر هشت روضه. علاوه بر این جامی دارای کتابها و رسایل دیگر به نثر نیر می باشد.

کتابهای منظوم: جامی علاوه بر مثنوی هفت اورنگ دارای سه دیوان شعر به ترتیب، فاتحه الشیاب که در جوانی سروده است واسطه العقد در میان سالی و خاتمه الحیات در پیری. هفت اورنگ که عبارت است از هفت مثنوی به بحرهای مختلف و منظور او از اورنگ، تخت است و اشاره دارد به مجموعه ثوابت هفتگانه موسوم به دب اکبر و البته می تواند به هفت سیاره نیز اشارت داشته باشد. /

برکناری ستانکزی... (دنباله از صفحه سوم)

استانکزی همچنانکه بی کفایت ترین رهبر در امنیت ملی است که تنها دلیل تقرر وی در این مقام، ارتباط نزدیک با امریکایی ها می باشد به سادگی هر چه تمام از گزند برکناری و عزل در امان است، زیرا سپر دفاعی حکومت آماده دفع هر اعتراض از سوی مردم و سیاستمداران بوده است حتی به قیمت کشتار و خون. از جانب دیگر، زمانیکه معاون اول مجلس در برابر خبرنگاران، رئیس امنیت ملی را متهم به تلاش برای ترور میکند و اتهام های امنیتی همواره متوجه استانکزی است، چرا جلسه استجوابیه وی همیشه در مجلس سری برگزار شده است؟ آیا در امنیت ملی سری نیز باقی مانده که بخواهد شخصی همچون استانکزی رغبتی به پاسخگویی به نمایندگان بی کفایت و مجلس سراسر فاسد و تهی از اختیار، داشته باشد؟

استانکزی واتمر، تنها اشغال کنندگان بالاترین مقامهای حکومت در امنیت بودند که اینک اتمر با سیاست امریکاپاها را کنار رفته اما استانکزی همچنان بر مسند قدرت است تا هیچ مقام با کفایتی فرصت رسیدن به آن و سنگ اندازی در برابر رویکرد قومی و پشتونسمی قدرت غنی را نداشته باشد و همچنان که امنیت ملی بدل به لانه تروریستان برای گسترش جنگ و ناامنی در نسل کشی و کشتار شده و دیگر سری از دست های آورده حکومت و یک ارگ خاین باقی نمانده، پارلمان برای گریز از روزمرگی های فساد و معامله سرگرم دوره بعدی مجلس است.

رئیس امنیت ملی همچون اشرف غنی در قدرت و ارگ ماندگار خواهد بود و نه از این مجلس درهم شکسته و مملو از دزد و معامله گر، حرکتی در جهت وظایف خانه ملت و نماینده بودن صورت می گیرد و نه از حکومت قبیله گرا، کوچکترین تغییر در سیاست طالب دوستی و نفاق براندازی.

اگر غیر این است، نمایندگان مجلس صدای اعتراض خود را بلند کرده و از جناب غنی بخواهند که اگر واقعا امنیت می خواهد در درجه اول باید رئیس امنیت ملی را برکنار کند و شخص دیگری مانند وزارت های دفاع و داخله بجای استانکزی برگزیند.

استانکزی مهره اصلی امریکاییها در دفاع از طالبان و داعش و (بقول خودشان) بیست گروه دیگر تروریستی در افغانستان است و این فرد تا زمانیکه بر اریکه قدرت امنیتی کشور باشد، افغانستان هرگز به آرامی نزدیک نخواهد شد.

شما مردم، ردیف های اتهامی این فرد را بهتر خیر دارید. از دسیسه در قتل ربانی تا

معصوم استانکزی چهره جنایت کار، مخوف، متعصب و از بقایای محافظان باند جنایت کار حفیظ الله امین است که باید بالایش عدالت تطبیق گردد!

نام حفیظ الله امین با جنایات و قتل های بیشمار از هموطنان بی نام و با نام ما گره خورده است که معصوم استانکزی در حلقه محافظان آن جنایت کار قبل از شش جدی سال ۱۳۵۸ ایفای وظیفه میکرد، کسانی که زمان حفیظ الله امین را به خاطر دارند نیک می دانند که چه کسانی برای خدمت به گارد حفیظ الله امین استخدام می گردید، بعد از سرنگونی حفیظ الله امین، معصوم استانکزی به صورت تصادفی از مرگ نجات یافت و جبرا به ولایت بدخشان در قطعه ۲۴ اردو در شهر فیض آباد تبدیل گردید، شاهدان عینی میگویند که استانکزی در ولایت بدخشان باترس و پریشانحالی زندگی میکرد و هر لحظه انتظار دستگیر شدن را به جرم همکاری با حفیظ الله امین می کشید تا اینکه با استفاده از جناح بندی های درون حزبی خود را از کام مرگ نجات داد.

استانکزی نظر به تعصب افراطی که با اقوام تاجیک، هزاره و اوزبیک دارد از کشتن نامداران این اقوام لذت میبرد و از به قفس انداختن قیصاری، قریشی و علیپور روح بیمار خود راتسکین می دهد و این امر را اجرای عدالت می داند، در مقابل، جنایتکارانی که دست شان با خون هزاران هزار مردم افغانستان اغشته است و نام شان نماد از تخریب شهر کابل است، در لیست سیاه ملل متحد

غنی احمدزی و گلبدین ... (دنباله از صفحه دوم)

همزمان با برگزاری نشست ابوظبی، عبدالسلام رحیمی رئیس دفتر رئیس جمهور به نمایندگی از حکومت در راس یک هیات یازده نفری برای شرکت در مذاکرات به امارات متحده عربی رفته و با خلیفزااد نیز دیدار کرده است.

امیدواری هیات حکومت افغانستان، دیدار رو در رو با طالبان بود اما هیات طالبان حاضر به مذاکره با هیات حکومت افغانستان نشد. سخنگوی طالبان در اینباره گفت که تنها با امریکا بخاطر پایان یافتن اشغال مذاکره میکنند و به هیچ عنوان با نماینده های حکومت افغانستان دیدار و گفتگو نخواهند کرد.

در حالیکه طالبان برای مذاکره با احزاب سیاسی افغانستان اعلام آمادگی کردند اما دولت افغانستان از نقش احزاب سیاسی چشم پوشی کرده و مذاکره با این گروه را تنها از صلاحیت های دولت دانسته است.

دولت افغانستان باشورای صلح و کمیته مشورتی صلح به سراغ طالبان رفت اما آنان به صراحت اعلام کردند که حاضر به گفتگو با نماینده های یک کشور اشغال شده نیستند و هیات افغانستان بیش از پیش تحقیر شد و ناچار دست خالی با کلی هزینه به افغانستان بازگشت.

زمانیکه طالبان حاضر به مذاکره با احزاب سیاسی شده اند، احزاب سیاسی آمادگی برای نشست با طالبان را ندارند اما گلبدین پیشدستی کرده حاضر به مذاکره مستقیم با طالبان شده است. گلبدین پیش از این نیز بارها خواستار ایفای نقش میانجی بین دولت افغانستان و گروه طالبان شده بود اما این گروه همواره پیشنهادهای او برای هرگونه ایفای نقش در روند صلح را رد کرده و از هرگونه تعامل با این حزب در گذشته خودداری کرده است. اما اینبار گلبدین به ازبکستان رفت تا با کمک سران سیاسی آن کشور بتواند طالبان را قانع بسازد که با وی گفتگو کنند. تلاش های التماس گونه حکومت از یکسو و اهتمام همه جانبه ملت مسانسه گلبدین از سوی دیگر، طالبان قدرت داده است تا با اقتدار بیشتری در صحنه های سیاسی بین المللی خودنمایی کرده و عظمت و شکوه خود را به رخ جهانیان بکشند.

اینک کار بجایی رسیده است که اکثر کشورهای ذیدخل در امور افغانستان، پیشنهاد گفتگو با طالبان را دارند اما طالبان با احتیاط تمام، در این مسیر گام بر می دارند. اینک طالبان میکوشند تا به تمام وعده هاییکه امریکایی ها به آنها داده بودند برسند. این فرصت برای آنان تکرار نخواهد شد که از حالت خفا در خدمت به امریکا به بروز برسند و مانند سران حکومت افغانستان، بصورت علنی تامین کننده منافع امریکادر منطقه باشند.

تنها در این میان سران حکومت و افرادی مانند غنی و عبدالله تباه می شوند و دیگر امریکایی ها برای نوکری آنها واقعی نخواهند گذاشت. /

به جرم وحشت و دهشت قرار داشته است امروز از جانب استانکزی در قصر ها جابجا گردیده اعاشه و اباته می گردد، هزاران هزار تروریست که قاتل مردم، سربازان و افسران بودند از زندان ها رها گردید و این امر از نظر استانکزی اجرای عدالت است، برخلاف قیصاری و قریشی باید اعدام گردند، و علیپور هم باید به سرنوشت جمال قاشقچی گرفتار گردد چون برضد تروریسم و در جهت حفظ امنیت مردم خود جان فشانی کرده اند، رهایی علیپور در اثر تظاهرات و تلفات مردم از زندان فاشیزم عصاب استانکزی و همفکران شان در مجلس سنا را به نابودی کشانیده است و نزدیک است که سکنه قلبی کنند.

اگر قرار است که عدالت به خاطر جرم و جنایت بالای کسی تطبیق گردد آن شخص استانکزی است که باید نظر به گذشته سیاهش مورد محاکمه قرار گیرد و علیپور فقط از امنیت مردم خود در مقابل تروریسم دفاع کرده است که باید تقدیر می گردید. (حسن علی عدالت) /